

وقایع اقالیم سب بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

۷۱۳

مراد داشت تا بنزد او شدم گفت من حاضر در پیشتر از آنجا داشتم و یکبار بنشینت و بجزرت رسول آمد پیغمبر فرمود چه شد
آنمرد پیر که ضامن شتران تو شد گفت منم فرمود شتران را با بل تو رسانید خرم شهادت بگفت و یا آن آورد و دست و چپ و دستم
در عهد خلافت عمر کاهنی بر او عبور کرد و عمر گفت چند کاهست جبه خود را ندیده گفت از آن پیش که مسلمان شوم مرا گفت
حق ظاهر شد و ندای الله که بلند گشت و مسلمان شدم دیگر نبرد من نیامد مردی دیگر گفت روزی در بیابان مردی از سب
رونده تری یک چشم ز بار سیه گفت ای احمد خدا بلند تر و بزرگتر است و ای احمد بسوی تو آنچه خدایت و عهده داد از نیکی و از
عقب ما درآمد و برقت مردی دیگر از اضا رکفت باد و کس طریقی شام می سپردم مردی بر رسید و با ما رفیق راه شد
طی طریقی آهوائی بدیدم برستم و او را بگریتم و بستم آنمرد گفت تا کن که گری اورا متعرض نشده است پذیرم چون شب آمدند
در رسید که ای چهار سوار آهوار را نکند یقین صغار دارد تیر رسیدم و در آن گروم در مراجعت از شام در آن موضع
بنائی در رسید و ما را بشارت داد بهشت پیغمبر دست و چپ و نیم کرد پیغمبر فرمود خود اباران مبارک روز دیگر چاشنگاه
که سبوز هوا صافی بود بچکن از قریش گفت ترا چه افتاد که کذب خور آشکار کنی تو چنین نبودی سبوز این سخن داشت
که ابری ترا گم گشت دست سارید و دست پنجاهم جماعتی بر پیغمبر درآمدند نمود اگر خواهید من بگویم از بهر چه آمدهاید
خواهید یا سید نیکی با که باید کرد با کسی که صاحب حسب و عین باشد و از جهاد زمان پریش دارد چه بسا در زمان
نیکی معاشرت است با شوهران خود سوال میکنند که روزی با آنجا آید خدای خواست تا مؤمنان ندانند روزی از کجا
معاشرت است با شوهران خود بر نذر اگر چون ندانند و عابسان کنند و دست پنجاه دیگر جمعی از جهودان بجزرت شافند
و گفتند که از بهر چه آمده ایم فرمود تا از حال ذوالقرنین پرسش کنید و شرح حال ذوالقرنین بگفت و گیت پنجاه و دویم روز
ابوسفیان بر حضرت درآمد تا سوال کند پیغمبر فرمود اگر خواهی من بگویم ما تا از مدت عمر من پرسش خواهی کرد من شصت
سه سال زندگانی کنم گفت گواهی میدهم که راست گویی فرمود بزبان گویی در دل نداری دست پنجاه و دویم روز
چون که ناپنا شد و روزی با آنکه از آن شنید چون باشند آن محمد رسول الله رسید گفت درین مجلس کسی هست که کتاب
حال او را نکرست شخصی گفت نیت گفت ببینید این مرد ناشی نام خود را در کجاست ار داده و علی علیه السلام
گفت خدا دیده اتر ابرو بایند و نکرده خدا چنین کرده است که معینه ماید و وقعنا لک دنیا ابوسفیان گفت
خدا بگر بایند دیده کسی که گفت درین مجلس کسی نیست که ملاحظه حالش واجب باشد و دست پنجاه و دویم و ایل بر جملک
قبیله خود بود از حضرت موت آننگ حضرت کرده سه روز قبل از درود او پیغمبر اصحاب را کسی داد چون ایل بر رسید رسول
گرفت عرض کرد که من در پادشاهی و عزت بودم خدای بر من منت گذاشت تا همه را ترک بگشتم و مسلمان شدم
پیغمبر فرمود آلهی برکت ده در دایل و فرزندان او دست پنجاه و چهارم وقتی رسول خدای جمعی از اسیب از افران
قتل داد جز یکی با عرض کرد چه شد که مرار کردی فرمود خدام احسبوا داد که هیچ خلعت تو نسا ده است غیرت
شدید بر حمت خود و سخاوت و خوشحالی و راستگویی و شجاعت گفت و الله این صفات با من است و سلمانی
گرفت و دست پنجاه و پنجم در یکی از سفر اعمار بر رفت تا آب آرد پیغمبر فرمود شیطان بصورت غلام سیاهی
بر چهار آورده است کت بر زمین زد چون باز آمد صورت حال را بگفت دست پنجاه و هشتم روز
عبد الله بن رواد و محمد بن مسلم بخانه ابا در در افتاد و راتی بود در هم شکستند چون او در اسیب

جسد اول از کتاب ویم من مجلدات تاریخ التواریخ

و آن بید گفت این کار را که کرد زنی او گفت بانگی شنیدیم و ندانستیم سپهران شن گفتند اگر ازین بت کاری آمد دفع ضرر
از خود کرده بود او بود گفت است گفتی و بحضرت شتافت و مسلمان شد و قبلاً زور داد و پیغمبر خیر او را بگفت
دو سبت و پنجاه و هفتم زید بن صوحا زار روزی بفرمود که عضوی از تو پیش از تو بهشت رود پس در جنگ نهاد دستش
قطع شد ام و رفته که زنی از انصار بود رسول خدا او را شهیده مینامید بعد از وفات پیغمبر او را اخطام دکنیزش کشید
دو سبت و پنجاه و هشتم از ولادت محمد بن حنفیه خبر داد و فرمود من نام دکنیت خود را مدو بخشیدم دو سبت و پنجاه و نهم
روزی عبدالله بن زبیر خونی که از حجامت پیغمبر رفته بود بر دتا بریزد چون از مجلس سپردن برد بخورد و باز آمد پیغمبر
منه بود که گمان دارم خون را بخوردی عرض کرد چنین است فرمود پادشاه خواهی شد و ای بر مردم از تو و دای بر تو
از مردم دو سبت و ششم مکر از شهادت امام حسین و جای شهادت کشندگان او خبر داد و خاک کردار امام سلمه
داد و فرمود در شهادت حسین اینجا که خون شود دو سبت و شصت و یکم از شهادت حسین امام رضا علیه السلام و مدفون
شدن آنحضرت در طوس خبر داد دو سبت و شصت و دویم از بنا نهادن شهر بغداد دو سبت و شصت و سیم بگردد
مردی بحضرت رسول آمده گفت در روز است طعام نخورده ام فرمود بیازار شود روز دیگر گفت رقم چیزی نیافتم
فرمود هم بیازار شوی رفت و متاعی بخرد و یکدینار سود یافت روز دیگر آمد که چیزی نیافتم پیغمبر قصه او بگفت عرض کرد
چنین بود فرمود هر دو غ گفتی گفت خواستم بدانم تو بر اعمال مردم دانائی و بریقین خود پیغمبرم آنگاه پیغمبر بود
هر که یکدینار سوال بکند خداوند او را غنی گرداند هر که در سوال بر خود بکشد یا بدقت او در فقر بر او کسوده شود که هیچ چیزند
آن بکند بعد از آن آن مرد سوال نکرد و حالش نیکو شد دو سبت و شصت و چهارم روزی پیغمبر ز پر را با علی دید که سخن میکنند
فرمود ای زبیر چه میکنی با علی و انقدر اول کسی از عرب که بیعت او را بکنند تو خواهی بود دو سبت و شصت و پنجم رسول
خدا مکتوبی بعلی بن عزیر بجای کرد و او را بجا است قیس با خولید بن حارث شکلی راه برگرفت نزدیک مدینه خولید خوقان گشت
قیس گفت بر این کوه باش تا من بر دهم و بدانم اگر بی عینت ترا کسی فرستد پس قیس مسجد پیغمبر را آمد و گفت یا محمد من اینم
فرمود بلی ترا مان دادم باریق تو که او را در کوه بجای گذاشتی قیس مسلمان شد و کس نزد خولید فرستاد او نیز بیامد مسلمان شد
انگاه پیغمبر فرمود اگر قوم تو از تو برگشتند خدا و رسول ترا کافی است دو سبت و شصت و ششم در غزوه ذات الرقاع حاصم
از قبیل محارب بود گفت یا محمد آیا غیب میدانی فرمود جز خدای غیب ندانم گفت این شتر را من از خدای تو در دستم
دارم پیغمبر فرمود خداوند از غیب خود ما خبر داده که قره در فرد روی تو پدید شود و بد ماغ تو رسد و ترا بکشد چون
بقتل باز گشتی که در وقتش آید و بد ماغش رسید و همی گفت آن قرشی باست گفت تا بچشم شد دو سبت و شصت و هفتم
روز پیغمبر عیاس را گفت ای بر فرزندان تو عرض کرد اگر نه مانی خود را خصی کنم تا نشه زندان
من نیاید فرمود امریست که مقدر شده دو سبت و شصت و هشتم پیغمبر خبر داد از مدت ملک بنی امیه که هزار ماه است
و بد عتقاد ظلمهای ایشان بود دو سبت و شصت و نهم روزی پیغمبر با آل عباس نشسته بود فرمود قبرای شما پراننده خواهد
بود امام حسین گفت ای ابا خاسم مرد یا کشته شویم فرمود ای فرزندان تو بستم کشته شوی در اذت بستم کشته شود
و فرزندان شما در زمین مانده و ستم رسیده باشد عرض کرد آیا ما را بدین پراگندگی زیارت کنند فرمود طایفه از امت من
زیارت شما کنند برای صلوات احسان من در روز قیامت در ایام ایشان از دو سبت و هفتم بگردد رسول خدا ای فرمود

منی انظرین

وقایع اقالیم سببه بعد از هجرت رسول خدا الی زنتاها

۷۱۷

۷۴۳

متن از حضرت موت در میرسندش تن از ایشان بجان آوردند و سه تن کافر بمانند روز دیگر بر رسیدند و چنان شدند پس پنجم آن
 سه کس را فرمود با یکی که تو بصاعقه جان خواهی داد و آن دیگر را گفت بگوشی جان می دهی و دیگر را فرمود بطل شده این
 خود خواهی شد و فلان طایفات خواهند گشت روزگاری دراز بر نیامد که آن شش آمدند و حال بگفتند که حسین علی
 شد و عرض کردند بریقین ما میفرزود آمدیم ایمان خود را تازه کنیم و دست به فتاد و یکم پنجم خبر داد از قتل حجر بن عدی
 و اصحاب او و معویا ایشان را بظلم گشت و دست به فتاد و دویم روزی پنجم در سنکستان مدینه استاد و گفت
 امانند و انما الیه راجعون اصحاب در بیم شدند که حادثه واقع شود فرمود نیکان امت من درین حسته شهید شوند
 پس یزید علیه اللعنه مسلم بن عقیله را بر سر مدینه فرستاد در سال ثلثت سیم هجری و چند هزار کس را بگشت مقصد تن از
 ایشان قاریان قرآن بودند و دست به فتاد و سیم پنجم خبر داد که عبدالله بن عباس و زید بن ارقم در اواخر عمر نابینا
 شوند و چنان شد و دست به فتاد و چهارم برادر مادری ام سلمه را پسری آمد او را ولید نام کردند پنجم فرمود فرزند
 خود را بنام فرعونهای خود نام کند در امت من مردی بیاید که او را ولید گویند برای امت من بدتر از فرعون خواهد بود
 چون ولید بن یزید با دید آمد اثر این سخن پدید شد و دست به فتاد و پنجم پنجم فرمود چون فرزندان ابی العاص می
 شوند دین خدا را فاسد کردند و بندهگان خدا را خدشکاران خود گفتند و مالهای خدا را متصرف شوند و دین
 مردان فرمود که پدر چهار ظالم جبار خواهد بود و نیز شبی را که اسود علی که دعوی نبوت میکرد مقول شد پنجم فقیه او در قتل
 او خبر داد و دست به فتاد و ششم روزی ساعد سراقه بن مالک را رسول الله نظاره کرد که باریک پرده بود فرمود چگونه
 باشد حال تو وقتی که دست بر خنجرهای پادشاه عجم را در دست کنی همانا در عهد عمر چون فتح مداین شد دست بر خنجرهای
 پادشاه را بگرم سراقه در دست کرد و دست به فتاد و هفتم چون قبیل بن لیحان خبیث بن عدی را بر سر کردند و باطل
 و بحال او را بردار کردند گفت السلام علیک یا رسول الله پنجم در مدینه در میان اصحاب گفت و عدی السلام
 دیگر است و فرمود اینک خبیث بر من سلام میکند او را قریش در که بگشتند و دست به فتاد و هشتم بگردد که کنی از
 پنجم سوال کرد فرمود بنشین تا چیزی حاضر شود پس مردی بر سبید و صرة نزد پنجم گذاشت که این چهار صد در پنجم
 مستحق برسان فرمود ای سابل یاد این چهار صد دینار را بگیر صاحب مال عرض کرد یا رسول الله این دینار نیست بلکه
 در هم است فرمود مراد روغ منسوب مدار که خداوند مراد است که در سر کبیه را که شود چهار صد دینار بر آورد خداوند
 مال گفت سوگند با خدا که من نقره انده ساختم فرمود راست گفتی لکن خداوند نخواست آنچه بزبان من شجر آن شود و لاجرم
 در هم را دینار کرد و دست به فتاد و نهم ابویوب نصاری را بالشکر اسلام در خلق قطن طین دیدند گفتند چه حاجت است
 بدنیای شما حاجتی ندارم میخواهم اگر میرم مرا ببلاد که فران برید که از پنجم شنیدم که مرد صالحی از اصحاب من بر قلیعه
 قطن طین و فن خواهد شد بلکه آن مرد من باشم پس ابویوب مرد لشکر در جاد جاززه او را از پیش روی میرند پادشاه مدینه
 فرستاد که این جاززه چیست گفتند بگفتن از اصحاب بنی است که وصیت کرد او را در بلاد شما مدفون سازیم گفتند چو شما
 باز شوید بفرمایم او را بر آورند تا ساکنش بجززند گفتند اگر چنین کنی نصرانی در زمین عرب بنده نگذاریم و کلیسا را از ضرب
 کنیم با بجز ابویوب را دفن کردند بر قبرش قیام کردند که هنوز مراد مردم است
 در ذکر احادیث قدسیه که در شب حجاج بر رسول خدا اکثرت افتاد

جسد اول ان کتاب و عم من مجلدات فصح التورینح

انیر المؤمنین علی علیہ السلام میفرماید که در شب معراج رسول خدای از خداوند تبارک و تعالی سوال کرد فقال یاریت
 اخی الاعمال افضل فقال الله عز وجل لئن شئت لکنی افضل من التوکل علی الله والرضا بما فی قلمت
 رسول خدا عرض کرد نیکوترین اعمال کدامین است از ترات جلال خطاب سید که توکل بر خداوند در رضای بدانچه ما
 داده ایم در حضرت ما افضل اعمال است نیز میفرماید یا محمد و جبت محبتی للمخاتین فی و وجبت محبتی للمؤمنین
 فی و وجبت محبتی للمؤمنین علی و لئن لم یکن محبتی غایبه و لایها لکنما رفعت لهم علیا و صنعت لهم علیا اولیک
 الذین نظرنا الی الخلق بنظرنا لیم و لا یرفعون الخواص الی الخلق بطونهم خفیفة من اکل الحلال نعیمهم
 فی الذی یادکونی و محبتی و رضای عنهم میفرماید ای محمد واجب شده است محبت من بر دوستان من
 در سیدگان من و متوکلین بر من هر یک ازین جماعت را که گزیده سازم چند آنکه علم در هم علم در هم اینجا هستند که بنظر
 جنس حق را نظاره کنند و حاجت بسج مخلوق نبرند و از خورش جلال جز آنکه نخوردند و از دنیا جز یاد من محبت
 من در رضای من بخوبند و نیز فرمود یا احمد از اجبت ان تکون اوسع الناس فاهدا فی الدنیا و اوعی فی الآخرة ای
 اگر خواهی از غایت مردم در دروغ زیادت باشی زودت دنیا جوی بسواخرت راغب باش عرض کرد آری اینکار چاره بسیار
 خطاب سید من الدنیا خصا من الطعام و الشراب اللبائس و لا تدخر لعلی و دم علی الذکر فی یعنی از خوردن
 و آشامیدن و پوشیدن چیزی جز آنکه مجوی و از برای فردا ذخیره کن و همواره بر یاد من با پی عرض کرد پروردگار اچگو
 بر یاد تو بیایم فقال یا مخلو و عن الناس و یخصک الخلو و الحامض و قرائع بطنک من الدنیا یا احمد فاخذ
 ان تکون مثل الصیق اذ انظر الی الاخضر و الاضمر اجد و اذ اعطی شیا من الخلو و الحامض و قرائع
 اغتر به خطاب سید که از مردم کناره گیر و از ترش شیرین کناره جوی بر سیز آنکه مانند طفلان شقیه سبز زرد
 و فرقی طلو و حامض باشی عرض کرد یا رب یدکن علی عملی ان تقرب به الیک ای پروردگار من اینکار بی لالت
 کن که بدان قربت حضرت تو جویم قال اجعل لک هارا و طارک لک لایا فرمود شب راز و زکر و روز ترا
 شب عرض کرد این چگونگی باشد قال اجعل نومک صلوة و صعامک الجوع یا احمد و عزتی و جلالت
 ما من عبد مؤمن ضمیر لے باز بع خصا لای اذ خلک الجنة تطوی لسانه فلا یفتخر الا بما بعینه و
 یحفظ قلبه من الوساوس و یحفظ علی و نظری لینه و یكون قوة عبده الجوع یا احمد لودت حلاوة
 الجوع و الصن و الخلو و ما اودیت بها قال یاریت ما میراث الجوع قال الحکمة و حفظ القلب
 و التقرب الی و الحزن الدائم و خفة التؤنة بین الناس و قول الحق و لا یسألنی ما شئ بیسیر
 او جیسر میفرماید نماز را بر نواب شب تا خوردن را بر خورش روز نخستیا کن سو کند یاد میکنم بجزت و جلال خود هر چند
 مؤمن چهار خصلت شعار کند او با بهشت با داشتن هم نمخت بیوده سخن بکنند و سخن شیطان اصفا فرماید و شناخته
 دارد و نظر را بسوی خود و همواره خوشتر با کرنے بدارد ای احمد خیر خلوت و سود سکوت و جلالت جوع و آنچه
 از جوع میراث مانده اگر در یافتی کامران کشتی عرض کرد میراث جوع چیست فرمود دانائی و پارسانی دل و قربت
 بجزت من مانده پیوسته و سببجاری در میان مردم و سخن کردن سخن دانان که زندگان نیز کار سازد
 یا سخن اندازد و فرمود یا احمد هل تلدی لابی و قیت بتقرب الی الله ای احمد آیا میدانی کدام وقت

این کتاب در مجلدات فصح التورینح
 در مجلدات فصح التورینح
 در مجلدات فصح التورینح
 در مجلدات فصح التورینح

وقایع اقالیم سب بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما

بنده با خداوند نزدیک شود عرض کردند نعم قال اذا كان جائعا او ساجدا ما اخذ عجب من تلك عبيد عبد
 دخل في الصلوة وهو يعلم الى من يرفع يديه وقد ام من هو وهو يتعس وعجب من عبد له قوت يوم من
 الحديث وغيره وهو يظن ان عبد لا يدري اني راض عنه او ساخط عليه وهو يضحك
 فرمود آن بنده قریب حضرت یا بد که گرسنه و سجده کند شده باشد نگاه فرمود ای احمد شخصی از بندگان بر سر
 کس راست نخست انگرس که نماز هستند بدانند در برابر کسیت و گرامی خوانند با اینهمه کسالت وقت گذارد و دیگر کسی
 که قوت یگر و بدارد و از برای طعام فردا در تک نماز باشد دیگر آن بنده که نداند من بر خشنود باشم یا بری غضبم انما
 مری کند خندان شود و نیز فرمود ما اخذت في الجنة قصر من لؤلؤة فوق لؤلؤة و دره فوق دره و لیس فیها
 ضم ولا وضه فیها الخواص انظر الیه من کل یوم سبعین حرة و انما کانا نظرت الیه من و انما کانا
 سبعین ضیعا و اذا اهل الجنة بالطعام والشرب تلذذوا بکلامی و ذکر فی و حدیثی ای احمد همان
 حضرت در جنت در میان قصری از یکپاره مردارید جای دارند و من روزی بقادرت برایشان نگران بشوم و ملک
 ایشان بقادرت تضعیف میکنم و چندان که سگان بهشت خوردنی در آسمانی شاد میشوند ایشان بکلام من و یاد من و
 حدیث من سرور میکردند عرض کرد پروردگارا ایقوم کیانند قال هم فی الدنيا مستخفون قد سبحوا الینهم من الکلام
 من فضول الکلام و بطولهم من فضول الطعام فرمود بیجا است آنسانند که زبان از بیهوده کوی نمیکند و شکم را
 از بیارخواری محبوبس دارند ما اخذت ان الحب للفقراء و الثقیب الیه هم قال یارب و مر الفقراء قال رضوا
 بالقلیل و صبروا علی الجوع و شکروا علی الرخاء و لم یشکوا جوعهم و لا ظمأهم و لم ینکروا ما الینهم هم و لم
 یغضبوا علیهم و لم یغضبوا علی منافقهم و لم یفرحوا بما اتاهم فرمود ای احمد بیجا است محبت خدای
 نزدیک با ایشان است عرض کرد قرا که از من خطابت سید انجامند که با رحمت جماعت صابر و در خصم نعت
 شاکرند از کسکی تشکی شاکي نشوند و بد روغ و کذب حاکی نکرند و چون از طمع و طلب بر خوردند زکند با پروردگار
 غضب نکنند و بد آنچه از دست رفت عزیز و غمخو ر نیایند و بد آنچه از نعمت و فرحت و آمد طغیان و بطر نور زندیا
 اخذ عجبی محبت الی الفقراء فادین الفقراء و قریب مجلسهم منک اذک و بعدا لا غنیا و بعد مجلسهم
 منک فان الفقراء حیثانی ما اخذ لا ترین بلین اللیاس و صیب الطعام و لین الوطاء فان النفس شوه
 ماوی کل شوه و هی رفیوت کل شوه یجرها الی طاعة الله و یجرک الی معصیه و تخالفک فی طاعیه
 و تطیعک فیما تکره و تطغی اذا شبعت و تشکوا اذا جاعت و تغضب اذا افترقت و تشکرا اذا استغفرت
 و تنسی اذا کبرت و تغفل اذا امت و هی قریب الشیطان و مثل النفس کمثل النعام کما کل
 الکثیر و اذا اجل علیها لا تطیر و مثل الذل اوزة و طعمه مؤد میزاید ای احمد و دستار من دستارها
 پس بخوبن با خویشتر درویشتر از نزدیک کن با خود مجلس ایشان را نزدیک کنتم ترا با خود و از اغنیاء و مجالست ایشان
 مباحثت جوی زیرا که فرار و دستار غمناپی احمد پی نرمی پوشش و نیکی خوشی میباشی همان نفس مخزن و مصدر
 شور و زایل است خندش که بطاعت خدای خوانی بسوی عصیان کشاند چون طاعت بزدان خواهی مخالف
 باشد چون طاعت او کنی موالف کردی هرگاه سیر شود طغیان در زرد و اگر گرسنه ماند شکایت آغاز و چون از فقر غمناپی

و العجب العجیب
 و العجب العجیب
 و العجب العجیب

و العجب العجیب
 و العجب العجیب
 و العجب العجیب

جسد اول از کتاب دوم من مجلدات شایع المومنین

غضب کند و هرگاه لباس غنی پوشد و تکبر کند و بفرمایند رود و چون بزرگ شود و طریق غفلت سپارد چون این کرد
نفس مانند شیطانست و هنگام کار نعمت را مانند بسیار بخورد و بار نبرد و بر هر چه را مانند دیدارش را با طمعش چنانکه است
یا اخذاً بغض الدنيا و أهلها و أحبب الأخره و أهلها قال يارب ومن أهل الدنيا ومن أهل الأخره
قال أهل الدنيا من كثر كذا رخصه و نومه و غضبه قليل الرضا لا يعند زالي من أساء اليه ولا
يقبل معذره من اعند ذالبيه كذلك عند الطاعة شجاع عند المعصية امله بعيد و أجله قريب لا
يحابسه قليل المنفعة كثير الكلام قليل الخوف كثير الفرح عند الطعام و ان أهل الدنيا لا يشكرون
عند الرضا ولا يضيرون عند البلاء و كثير الناس عند غم قليل ينجون انفسهم بما لا يفعلون و يدعون
ما ليس لهم و يتكفرون مساوي الناس و يخفون حسنا لهم قال يارب هل يكون سيي هذا العيب في أهل الدنيا
قال يا اخذ ان عيب أهل الدنيا كثير فيهم الجهل و الخوف لا يتواضعون لمن يفعلون منه و هم عند انفسهم
عقلاء و عند العارفين جفاه فرمود ای احمد این دنیا را بسخوس در آورد و آخر ترا دوست دار باش عرض کرد این دنیا
مرد آخرت کدامند فرمود این دنیا کسی است که شکم بندد و پر خند و بسیار خوابد کثیر الغضب و قليل الرضا باشد با کس قدر
نبرد و از کس عدو بشیرد هنگام طاعت کسلان است گاه محسیت بود ستان آن زویش در روزش گناه است سخن بسیار کند
کس اسود ز سرانند از خدای گم ترسد و در کنار مانده فرودان شاد کرد و همانا این دنیا نعمت وافر شاد کرد و با نعمت بلا صابری
مردم را بخورد و در خود را بزرگ شمارند خود را ستایش کنند بدانچه هرگز نکند و بتایند بدانچه ندارند و مردم را نکوهیده
گویند و محاسن ایشان را پوشیده دارند عرض کرد پروردگار اجز این بدن نیار چه عیب باشد فرمود ای احمد عیب این
فراوانست چون حق ملازم ایشانست از بهر آموزگار خود متواضع شوند خود را از عقل بحساب گیرند و زود انامیان بشاهحق
روند آنگاه در صف این آخرت میفرماید یا اخذ ان أهل الخبز رقيقه و جوفهم كثير حياء هم قليل جمع هم كثير
نعمهم قليل مكرهم ليس الناس منهم في تعب كلامهم موزون محاسنين لا انفسهم من عيبين لها انام
و احببهم هم با كبتهم ولا انام فالوهم اعينهم ما كبت ذاكورة اذا كبت الناس من الغافلين كبتوا من الذكزين في
اول النعمه ينجون و في اخرها يشكرون دعاء و هم عند الله متفوع و كلامهم مستوع نوح الملائكة في
دعاء و هم تحت الجحيم يحب الرزبان يسمع كلامهم كما تحب الوالد له و لها ولا تشعلهم عن الله شي خرق عين
ولا يربون كثرة الطعام ولا كثرة الكلام ولا كثرة اللباس الناس عندهم موتى والله عندهم واحد يموت
حتى فيوم كرم يدعون الذين كرموا و يربون المفضلين لاطفأ قد صاروا الدنيا و الأخره عندهم واحد يموت
الناس مرة و يموت احدهم في كل يوم سبعين مرة من مجاهد انفسهم و مخالفة هواهم و الشيطان الذي
يخبر في غروبهم لو تحركت ریح لو غرعتهم و ان فاموا بين يدي كما ظم ندى ان مروض لا ارى فظلمهم شعلا
يخون فوعر في و جلابي لا حيتهم حبه طيبه اذا فارق روحهم من جسد هم لا اسلط عليهم ملك الموت لا
في قبض روحهم غيري لا افحق لروحهم ابواب السماء كلها و لا رخص الجحيم كلها و لا من الجحيم فالتزيت و
نحو العين فالتزيت و اما لكه فلنصليين و لا تجار و طهين و ثمار الجنة فلندين و لا من من الراج الذي يظلم العرش
فلندين جبال الكافور و المسك لا ذفر و نصيرن و هوذا من عبي النار فلندين بهن و لا يكون بينه وبين دفعه

وقایع اقالیم سب بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما

فَاُولَئِكَ عِنْدَ بَعْضٍ وَجْهٌ مُرْتَبِعًا وَهَذَا بَعْدَ فِعْلِكَ عَلَىٰ ضَعْفِ الْكِرَامَةِ وَالْبُشْرَىٰ وَالرَّحْمَةَ وَالرَّضْوَانَ وَجِبَتْ
 لَهُمْ فِيهَا نِعْمٌ مُّبِينٌ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا اِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ فَلَوْ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ كَيْفَ يَأْخُذُ بِهَا وَاِحَدٌ وَيُعْطِيهَا الْاُخْرَىٰ
 خلاصه معنی آنست که میفرماید ای احمد مردم نیکو پیشانی سندان کنسید و بجزیاد حدت نکا و کثرت عطا و قلم و عامر و غیره
 در طریق طلب نفس خویش را برنج و تعب بندد و با فرمان خواب بندد و دلهارا دید بانی فرماید و موع ایشان متعاضدست
 و قلوبشان اگر بر نعمتی را چند آنکه تواند سپاس گذارند پوزرش بر بندد عای ایشان در نزد خداوند استجاب
 و کلامشان مستجاب است اصغای سخن ایشان را پروردگار چنان دست دارد که مادر فرزند را هیچ شاغلی ایشان را
 از یاد خدا پرور نکند بر کوشیده خوردنی و پوشیدنی نشوند و روزگار بهرزه درانی نبرند جز خداوند که زنده جاودا
 مردمان را با مردگان برابر نند و اینجا را با آنجا تو امان پسند مردمان بر کس که پیش ترک جان بگیرند و این جهان
 در مجاهدت نفس و معاندت شیطان و مخالفت هواردی هفتاد و کرت بپسند با اینک کثرت عبادت
 و زهدت از ظلمت نسیمی تزلزل و متزعزع شوند چون در نزد من بایستند غیانی محکم و مشیدند بعزت و جلال خود
 سوگند یاد میکنند که چون جان ایشان را جسد جدائی جوید ملک موت برایشان فرمان ندهد بلکه بود روح ایشان را قفس
 خواهم کرد و از برای روح ایشان در آسمان گشوده خواهم داشت و حجابها را مرتفع خواهم ساخت امر خواهم کرد بهشت
 بر غایت شود و حور العین مهربان گردد و فرشتگان در دفرسندند درختان نیوه آرند و بوی که در تحت عرش دارند
 حمل کافور و مشک کنند و بوی خوش بر آکنده سازند و میان من و روح چنین بندد هیچ برده نماند پس قدم در
 در نزد خدایتین ترجیب و تحسین گویم و فرمان دهم با کرامت و بشارت در خلد برین مخلص باید و چنان در وصف
 درگاه فرماید یا اخذ ان اهل الآخرة لا یهتبه لهم الطعام منذ عرفوا قلوبهم ولا لشغلهم مصدق من ان عرفوا فی
 سبیلهم ینکون علی خطایا هم ینعیون انفسهم ولا ینحون ها و ان داخدا اهل الجنة فی الموت و الآخرة من اخرج
 العابدین مؤمنینهم دموعهم التي تعین علی خلد و دهم و جلوسهم مع الملائكة الذین عن انما طیبهم و
 عن شمایلهیم و مناجاتهم مع الجلیل الذی فوق عرشه و ان اهل الآخرة قلوبهم فی جوارهم قد فرحت بقولنا
 معنی نترجمین دار الفناء الی دار البقاء میفرماید یا احمد همانا اهل آخرت چون خدایر شهادت هیچ طعاب برایشان
 کوار اینقاد چه با هیچ طعامی همتا نپروا خنده و نگاه که معاصی خویش را بد نشد هیچ مصیبتی را مکتبی نبشد همواره بر
 خطای خویش مگر بنید و بر آرزوی نفس نروند مؤمنان ایشان آب چشمی است که بر چهره ایشان در سیلان است
 نشست ایشان افرشتگان است که از زمین و از شمال ایشان است و مناجات ایشان با خداوند جلیل است همواره
 دلهای ایشان در سینه شاد باسند و پیوسته خوانند که از دار فناء بدار بقا تحویل کنند باز میفرماید یا اخذ اهل تعرف ما
 للزاهدين عندی فی الآخرة قال لا یادت ای احمد آیا میدانی از برای مردم زاهد در نزد من چیست چه مکاتب است
 عرض کردند نم قال یبعث الخلق و ینافسون ما ینبوا و هم منذ الذین امنوا ان اذن ما اعطى الزاهدين
 فی الآخرة ان اعطهم ثم مغایب الجنان کلها حتى یفخروا ای باب شاقا و لا احجب عنهم و حجبی و لا تمنعهم
 بالوان اشکذ من کلامی و لا حلتهم فی مفعده صدق و اذکرهم ما ضاعفوا و تعینوا فی دار النیة و فی
 کلام ابعث ابواب باب تدخل علیهم الهدایا منه بکرة و عیشا من عندی و اباب ینظرون من ان اکتف

سجده

جسد از زاناب و عیم من تجلیت تانح الموارج

الوصف الموعود
سبع مراتب

لشاور براض مؤمنون باب بطلعون منبر الى النار في نظرون من المظالمين كيف بعدت بون و نايك
 كيدخل عليهم من ميند الوصائف و الحوز العيون قال نارت من هولاء الزاهدين و الذين وصفهم قال
 الزاهيد هو الذي ليس له بدت بخراب في نعمته و لا له ولد يموت في حزن يموت و لا له شئ يذهب فخرنا
 لا يهابه لا يخرق و الانسان يشغل عينه بخرق عين و لا له ضل طعام ريثا ل حنه و لا ثوب لبيت
 نايك و نبوه الزاهدين و ختمه من نعب اللبل و صور الله تعالى و السنتهم كلال الامن ذكر الله
 تعالى و لو بسلفه صدق و قد منقلبوا في الفنون احواء فهم قد ضروا انفسهم من كراهه عليهم
 قد انقلبوا الجهد من انفسهم لا من خوف نار و لا من رجاء جنة و لكن ينظرون في
 ملكوت السموات و الارض فيعملون قال الله سبحانه اهل للعبادة كما تمان ينظرون الى من فوقها
 خداست که فرود روز در شجر که مردم را برانگیزد و بر کس را با حسابش در آید زانان زاهدان امین اند همانا
 کترین چیزی که زاهدان را در آن عطا داده ایم کلیدی جان است دیدار خود را از ایشان پوشیم و از اصغای
 کلام خود محروم سازیم بلکه در متعدد صدق جای دبیم و آن رنج که در این جهان دیده اند بر شماریم و بکشایم از برای ایشان
 چهار باب نخستین آن باب که هر باید ادو شامگاه هدایای من برایشان برسد و دوم آن باب که بی زحمت بسوی کن
 نظاره کنند و بگر آن باب که از آنجا بسوی دوزخ نگرند و عذاب ظالمان ابا زانند چهارم آن باب که خدام و حوران بر
 ایشان در آیند رسول خدای عرض کرد ای پروردگار من این زاهدان چه کنند فرمود از آید آنست که خانه ندارد که چون
 حراب شود محزون گردد و فرزندى ندارد که از پس مگرش در غم نشیند و مالی ندارد که چون نماید تنگ شود و آشنای ندارد
 که یک چشم زود را از خدا مشغول سازد و از فضول طعامی در زمره سبلی نیست که از طلب کند از قیام شب و صوم نه
 چهره ایشان دنیاگون است و زبان ایشان جز در ذکر خدا نطق است همواره در مخالفت بود و مجادبت نفس و زبرد
 و خداوند را عبادت کنند بی آنکه طمع در بهشت بندند یا آنکه از دوزخ بپناک باشند این هنگام رسول خدا
 نارت قبل يعطى لاحد من امة منى هذا آيات من من كسى را ازین مرتبت بهری باشد قال نايك
 هذه درجة الانبياء و الصديقين من امة منى و امة غيرك و اقاوم من الشهادة فرمود این مرتبت
 درجه انبیاء و صدیقین از امت تو و دیگر امتها و جماعتی از شهدا و ادواک کند عرض کرد زاهدان امت من از امت
 یا زاهدان بنی اسرائیل قال ان زهاد بنی اسرائیل هم زهاد امة منى و امة منى و امة منى و امة منى
 فرمود نموداری زاهدان بنی اسرائیل در میان زاهدان امت تو بود که بسوی سیاه است در تن گاو بسوی سفید و سگ و پروردگار
 این چگونه بود و حال آنکه شمار بنی اسرائیل از امت من از امت من است قال لا تعلموا بعدا للبعين و جعلوا
 بعدا لاقراد یعنی این جووان مرتد شدند و کسر کس از ایشان برنگار شد این هنگام رسول خدا شکر زانان بگشت
 و خدا را بخواند و این دعا در حق زاهدان است قرأت کرد اللهم از جهنم و احفظهم و احفظهم و احفظهم
 الذي ارضيت لهم اللهم از ذمهم ايمان المؤمنين الذي ليس بعبادة شك و ذبح و ذبح و ذبح و ذبح و ذبح
 حوقا ليس بعبادة و عفا ليس بعبادة و عفا ليس بعبادة و عفا ليس بعبادة و عفا ليس بعبادة
 فانه و ذكر الله سبحانه و كرامة ليس بعبادة هوان و ضرب ليس بعبادة و جرح ليس بعبادة و عجلة و املاء

درین باب

خبر

وقایع اقالیم سبعة بعد هجرة رسول خدای رمانند

فلو لم حياة منك حتى تبتغيوا منك كل وقت وبصيرتهم باقيا الدنيا واقاب انفسهم ووساوس
 الشيطان فانك تعلم ما في نعتي وانت العلامة الغيوب چون رسول حسدای این عای بیای
 برد از سترت غیب خطاب سیدنا احمد علیک بالورع فان الورع راس الدين وسط الدين و
 اخر الدين ان الورع نبي الله تعالى يا احمد ان الورع كالشوف بين الحلى والخبز بين
 الطعام ان الورع راس الايمان وعماد الدين ان الورع مثله كمثل التفتيح كما ان في البحر لا يجوز
 الا من كان فيها كذلك لا يجوز الزاهدون الا بالورع يا احمد ما عرفني عبدا وخشع لي الا وخشع له
 يا احمد الورع يفتح على العبد ابواب العبادة فتكومر به عند الخلق ويصير الى الله عز وجل
 فرمودای احمد بر توبه بتقوی چه تقوی در هر درجه بادی تو امان رود همانا پر سیر کاری عبد را با خدا نزدیکت همانا
 تقوی در میان زیور که شواره را ماند و در کنار ماده مان میده را مانده است داین تقوی سرورین و عمود دین است
 و نیز گشتی را ماند چنانکه در بحر جز با کشتی نجات شوان جبت اما از اجزا بتقوی نجات نباشد و این تقوی در مای
 عبادت بکشاید و عبد را عند الخلق بزرگوار کند و حضرت یزدان بار و نگاه فرمود یا احمد علیک بالصائمین
 انهم یجلسون قلوب الصائمين وان اخرجت مجلس قلوب المتكلمين بما لا يعينهم يا احمد ان
 العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال فاذا طابت مطعمك ومشربك فانت تحفظ وكتفي
 قال يارب ما اول العبادة قال اول العبادة الصوم قال يارب وما مبراث الصوم قال الصويرة
 الحكمة والحكمة توريث المعرفة والمعرفة توريث اليقين فاذا استيقن العبد لا يبالي بعير او بدينه اذا كان
 العبد في حالة الموت يفور على اسمه ملائكة بيد كل ملك كاس من ماء الكوش وكاس من الخمر يسفون وجهه
 حتى تذهب كونه ومرارة ويثبثون به بالشارة العظمى ويقولون له طيب وطاب مثواك انك تعد
 على العزيز الحكيم الحبيب الغيب فظن الروح من ايدى الملائكة فنصعد الى الله تعالى في أسرع من
 فظرف العين ولا يتقي حجاب ولا شرب بينهما وبين الله تعالى والله عز وجل ايتها مشتاق وخلص على
 عين عند العرش ثم يقال لها كيف تركت الدنيا فتقول الهى وعزتك وجلالك لا علم لي بالدنيا انما
 منذ خلقتني خائفة منك فقول الله تعالى صدقت يا عبدى كان حبك في الدنيا ورؤيتك معي
 فانت بعيني بترك وعلايتك سئل اعطيك وتمن على فاكرمك هذه جنتي فتبسم فيها وهذا جوار
 فاستكنه فقول الروح الهى عرفيتي نمتك فاستغنيت بها عن جميع خلقك وعزتك وجلالك لو كان
 رضاك في ان اطلع اربابا وامل سبعين قنلة باشد ما يقتل بها الناس كان رضاك احب الي
 كيف اعجب بنعتي وانا ذليل ان لم تكرمني وانا معد لوفان لم تضرنى وانا ضعيف ان لم تقوين وانا
 متبئ ان لم تحبني بذكرك ولولا سترك لا فقتضت اول مرة عصبتك الهى الا اطلب رضاك وقد اكلت
 عقل حتى عرفتك وعرفت الحق من الباطل والا فر من النهى والعلم من الجهل والنور من الظلمة و
 فقول الله عز وجل وعزتك وجلالك لا اجهت بيني وبينك في وقت من الاوقات لذلك افعل باجبا
 فرمودای احمد بر توبه خاموشی چه بهترين مجلس سخن دانا يا منيست که لب ان گفتن ببندد و نا خوشتر جمع گویند کانست

جمع الالهة

سبده اول از کتاب دوم من مجربات فانح التوارخ

که بی آنکه براندیشند سخن کنند یا احمد عباد ترا ده جزواست جزو تعب بودن در طلب جلال است پرچون مطعم و مشرب
 تو پاکیزه شد تو در حفظ و پناه من باشی عرض کرد پروردگار اادل عبادت صیبت فرمود نخستین سزا گرفتار پیوده بر
 کاشتن و در راه خدا روزه داشتن عرض کرد از صوم چه بدست شود فرمود از روزه حکمت میراث ماند و حکمت
 معرفت از معرفت یقین آن عبد که یقین بدست کرد از سهل و صعوبت روزگار بیناک نشود و هنگامی بودیم از جهان
 فرشتگان روح او را از آب کوشور ناب خمر سقايت کنند چند آنکه سکر است و غم است مرا انداند و شکر دهد
 که نیکوست جایگاه تو چه بر حکیم حیدر آدمی در روح او از دست فرشتگان بحضرت یزدان طیران کنند
 در میان او و خداوند عاجز و جایی مانند خداوند بدو مشتاق باشد و او را در تحت عرش جای دهد آنکاهش کوسید
 چگونه ترک دنیا گفتی عرض کند الهی سو کند بغزت جلال تو هیچ دانا بکار دنیا نیستیم چه از آنگاه که مرا آفریدی از
 تو ترساک بودم خداوندش گوید راست گفتی زیرا که جسد تو در دنیا در روح تو با من بود آنچه میخواهی طلب کن تا
 سطا کنم اینک بهشت هست و جوار رحمتی میجوی منزل می گزین فتقول الروح الهی ابواب معرفت خویش بر من
 فراز کردی و مرا از خلق بی نیاز آوردی سو کند بغزت جلال تو اگر رضای تو در آن دانم که قطعه قطعه شوم بهشت
 کرت بصعب ترین وجه مقول ایم رضای تو جویم آتشی چگونه بعبت تکبر کریم و حال آنکه بی تکرم تو ذلیل و بی نصرت
 تو مغلوبم و بی نردی تو ضعیفم و بی اجای تو مرده ام و بی پرده پوشی تو فسیخم الهی چگونه در طلب رضای تو نباشم
 و حال آنکه بحکیم عقل من کردی تا کفاس ترا تو استم و حق را از باطل و امر را از نهی و علم را از جهل و نور را از ظلمت
 بدستم سر خدای فرماید سو کند یاد میکنم بغزت جلال خود هیچگاه از تو محبت شوم چه باد و ستان خود کار بد بگو
 کم نگاه فرمود یا احمد هل نذری آتی عیش الهی و آتی جبهه آتین آیا میدانی کدام عیش که ارادتهی دکلم
 زندگانی جاوید نیست عرض کردند نم قال اما العیش الهی فهو الذی لا یفترضا حبه عن ذکره و لا یسئله
 نعیمی و لا یجمل حقنی تطلب ضایق ابله و ظاره و اما الجموه الباقیه فهمی الذی یعمل لنفسه حتى یهون
 علیه الذینا و یضمره عینه و تعظم الاخره عنده و یؤثر هواى على هواه و یبغى مرضاه و یعظیبه
 حو عظمی و یذکر علی به و یرافق باللیل و النهار عند کل سئنه او معصیه و یبغى قلبه من
 ما اکره و یبغض الشیطان و وساوسه و لا یجمل لایلیس علی قلب سلطانا و سبلا فاذا
 فعل ذلك اسكنت قلبه حتى اجعل قلبه لى و فراغه و اشغاله و همه و حدیثه من التعمیر الی انعمت
 بها علی اهل محبتی من خلقی و افنح عین قلبه و سمعه حتى یسمع بقلبه و یبصر بقلبه الی جلالی
 و عظمی و اصبوا علیه الذینا و انقض النبیما فیها من اللذات و احدی من الذینا و ما فیها کما یحذر
 الذین علی غنم مواضع المذکة فاذا کان هكذا یفر من الناس فرادا و یقتل من دار الغناء الی دار البقا
 و من دار الشیطان الی دار الرحمن یا احمد و لا ذینک بالهینة و العظمة فهذا هو العیش الهی و
 الجموه الباقیه و هذا مقام الراضین فمن عمل رضای الی الزمه ثلث خصال اعرفه شکرا لا
 یخالطه الجهل و ذکر الا یخالطه اللسان و محبة لا یؤثر علی محبتی محبة المخلوقین لکن
 محبتی احببت و افنح عین قلبی الی جلالی و لا احن علی غیره خاصه خلقی و انا حبه فی

از کتاب دوم من مجربات

وقایع اقالیم سبعة بعد از هجرت رسول خدا الی ما...

فِي ظِلِّ النَّبِيِّ نُورًا لَمْ يَهَارِ حَتَّى يَنْفُطِحَ حَدِيثُ مَعَ الظُّلُوقِينَ وَفَجَّالَتِ لَمَعَتُهُمْ وَأَسْمِعُكَ كَلَامِي وَكَلَامَ مَلَأْتُكَ
 مَا وَأَعْرِفُهُ السِّرَّ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَنِ خَلْقِي وَالْبَيْتَ حَتَّى لَسْتُ حَتَّى مِنْهُ الْخَلْقُ كَلِمَاتِهِمْ وَتَمِثْنِي عَلَى
 فِي الْأَرْضِ مَغْفُورًا لَهُ وَأَجْعَلَ قَلْبَهُ وَأَعْيَا وَبَصِيرًا وَلَا أُخْفِي عَلَيْهِ شَيْئًا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ وَأَعْرِفُهُ مَا
 يَمُرُّ عَلَى النَّاسِ فِي الْغَيْبِ مِنْ الطُّوْلِ وَالشِّكَاةِ وَمَا أَخَاسِبُ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ وَالْفُقَرَاءَ وَالْجَمَالَ وَالْعُلَمَاءَ
 الْعُلَمَاءَ وَأَتُومُهُ فِي قَبْرِهِ وَأَنْزِلُ عَلَيْهِ مُنْكَرًا أَوْ نَكِيرًا حَتَّى يَسْأَلَهُ وَلَا يَدْرِي عَنَّمُ الْمَوْتِ
 وَظِلَّةِ الْقَبْرِ وَاللَّحْدِ وَهُوَ الْمَطْلُوعُ ثُمَّ أَنْصِبُ مِيزَانَهُ وَأَنْشُرُ دِيْوَانَهُ ثُمَّ أَصْعُقُ كِتَابَهُ
 فِي يَمِينِهِ فَيَقْرَأُ مَنشُورًا ثُمَّ لَا أَجْعَلُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانًا فَهَذِهِ صِفَاتُ الْمُحِبِّينَ فَمُرُوا
 عَيْشَ نَبِيِّ أَنْكَسَ رَأْسَهُ كَمَا زِيَادٌ مِنْ سَبْرٍ وَنُشُودٌ مِنْ مَرَامِي نَادِرٍ وَشَبَابٌ مِنْ زَهْرٍ مِنْ جَوْدٍ وَزَنْدَكَانَةٌ
 جَاوِدَةٌ زَانِسَةٌ كَمَا دُنْيَا زَاخِرٌ دَارٌ دَاخِرٌ تَرْتَابُ زَكْرٌ شَمَارٌ وَخَوَاسِيتُ مَرَابِرٌ كَزَيْدٍ وَرَضَايُ مِنْ جَوْدٍ وَعِظْمَتُ مِنْ
 بَاوَدٍ وَدُجُوبُ سِتَّةٍ نَكْرَانُ مِنْ بَاشِدَةٍ تَاكْرَدُنَا سَيْتُ نَكْرَدُ وَزَنْجِي مِنْ سِنْدِمِ دَسْتِ بَاوَدٍ وَوَالْبَلِيْسُ دَرْدَلُ خُودِ دَارِ
 نَدِ جَوْنِ كَارِ بَدِيكُو نَكْرَدُ دَوْلِ اِدْجَايِ كَنَمِ دَقْلِبِ اِدْجَايِ خَرَشِ كَرْدَانِمِ دِشْتَعَالِ اِدْجَايِ نَسْرِي نَعْمَتَايِ خُودِ مَقْصُودِ فَرِيْمِ
 دَوْلِ دَوْدِيْدَةِ شَرَاكَشَادِهِ دَارِمِ تَابِعَةِ عِظْمَتِ مِنْ مَنَدُ دُنْيَا رَا دَرِزَادِ اِدْجَايِ مَبْغُوضِ كَنَمِ دَاوَرَا اِدْجَايِ بَرَا نَمِ اِنِ اِنِ عِبْدِ كَمَا بَدِي
 شَيْمَتِ شُو دَاوَرِمِ كَرِيْزَانِ كَرْدُ دَاوَرِ اِدْجَايِ بَدَا رِقَابِ اِدْجَايِ سُرِي شَيْطَانِ بَسْرِي رَحْمَنِ تَحْوِيلِ اِدْجَايِ دَرِزَنْدِ دِيْمِ اِدْجَايِ
 عِظْمَتِ سِرِ عَيْشِ نَبِيِّ دَرِزْدَكَانِي جَاوِيْدِ خَيْرِيْنِ سَيْتِ اِدْجَايِ مَقَامِ رَضَايِ اِدْجَايِ كَرِضَايِ مِنْ جَوْدِ
 خَصْلَتِ طَاوَرِمِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ شَرِي شَتَا سَا كَنَمِ كَمَا بِيْجِ جَبَلِ حَمْدِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ
 مَحَبَّتِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ
 حَضْرَتِ شَا سَا فِي اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ
 كَلَامِ خُودِ دِيْمِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ
 دَاوَرِزِيْدِهِ بَرِزِيْنِ سِي سِي رُو دُو دِلْشَرِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ a
 اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ a
 مِيْدِيْمِ دَرِزْدِيْمِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ a
 وَنَصِبِ مِيْكِنِمِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ a
 اِيْسِتِ صِفَتِ اِدْجَايِ اِدْجَايِ a
 وَاجْعَلْ يَدَيْكَ حَيًّا لَا اَلْتَقَطُلْ اَبَدًا مَن يَغْفُلْ عَنِّي لَا اِيَالِ بَايِيْ وَادِ هَلْكَ بَا اِحْمَلْ اَسْعِلْ عَفْلَكَ
 قَبْلَ اَنْ يَذْهَبَ مَن اَسْعِلْ عَقْلَهُ لَا يَخْضِرُ وَلَا يَبْضَعُ بَا اِحْمَلْ لَوْ تَدْرِي لَايِيْ شَيْئِيْ فَضَلْنَاكَ عَلَيَّ فِي
 سَائِرِ الْاَنْبِيَاءِ قَالَ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ اَنْ تَجْعَلَ لِيْ اَنْ اَحْمَلْ لَوْ تَدْرِي لَايِيْ شَيْئِيْ فَضَلْنَاكَ عَلَيَّ فِي
 اِسْقَاتِ مَهْوَاتِ پَرَاخِ مِيْدَارِ وَبَطْرِيقِ غَفْلَتِ مَبَاشَرِ اِنِ كَسْرِ طَرِيقِ غَفْلَتِ سِيَارِ دَرِجَاتِ مَبْعُوضِ طَاكْتِ
 دَرِيْدِ بَاكِيْ خُودِ اِسْتِ اِيْ اِحْمَدِ عَقْلِ خُودِ اِسْتِ اِيْ اِحْمَدِ عَقْلِ خُودِ اِسْتِ اِيْ اِحْمَدِ عَقْلِ خُودِ اِسْتِ a
 هَرِ كَرِ سَبُوِيْ خَطَا وَطَغْيَانِ نَكْرَايِيْ اِحْمَدِ اِسْتِ اِيْ اِحْمَدِ اِسْتِ اِيْ اِحْمَدِ اِسْتِ a

از عین سرفراز
 و غنای
 آن

جلد اول از کتاب دینیم من محکّمات ناسخ التواریخ

وَحَسْبُ الْخَلْقِ وَتَخَاوُهُ النَّفْسُ وَرَحْمَةُ الْخَلْقِ وَكَذَلِكَ أَوْثَادُ الْأَرْضِ لَمَّا تَكُونُوا أَوْثَادًا إِلَّا لَبِثْنَا مَا آخَذَ إِنْ
عَبَدْنَا إِجَاعَ بَطْنَهُ وَحَفِظْنَا لِمَا نَعْمَتُهُ حِكْمَةً وَإِنْ كَانَ كَافِرًا تَكُونُ حِكْمَتُهُ حِجْرًا عَلَيْهِ وَوَيْلٌ لِمَنْ
كَانَ مُؤْمِنًا تَكُونُ حِكْمَتُهُ نُورًا وَبُرْهَانًا وَشِفَاءً وَرَحْمَةً فَيَعْلَمُ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ وَيَصْبِرُ مَا لَمْ يَصْبِرْ فَاؤَلُ
مَا أَصْبَرَ غُيُوبَ نَفْسِهِ حَتَّى تَبْتَغِيَ نَعْلَ عَنْ غُيُوبِ غَيْرِهِ وَأَبْصُرَهُ دَفَائِقَ الْعِلْمِ حَتَّى لَا يَدْخُلَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ
فَرَمُودَ تَرَاوِغِ الْبَغْرَانِ بِرُكُودِ مَسَابِتِ يَمِينِ وَبِحَاجَتِ خَلْقِ سَمَاعَتِ طَبَعِ وَرَافَتِ رَحْمَتِ مَرَوَانِ بِحِجَانِ أَوْثَادِ
الْأَرْضِ خَيْرٌ مِنْ شِمْتِ شَمَالِ نَبَاتِهَا إِحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِسَارِخَوَارِ بِسَرِيزِ وَرِزَابَانَ بِبَارِيكَارِ بِبَارِيكَارِ
بِحِكْمَتِ أَمْرٍ كَارِشُومِ كَرِكَارِ بِشَدِّ حِكْمَتِ أَوْثَقِ كَرْدِ كَرِكَارِ بِسَمَانِي بِشَدِّ حِكْمَتِ أَوْثَقِ رَحْمَتِ شُودِ
بَدَانِ بِبَارِكَارِ رَادَانِ بِبَارِكَارِ كَرْدِ بِرِجْهِ بِبَارِكَارِ بِبَارِكَارِ بِبَارِكَارِ بِبَارِكَارِ بِبَارِكَارِ بِبَارِكَارِ
وَبَرْدِ فَاتِقِ عِلْمِ مَنَّا كَرْمِ مَالِيسِ رَادِ دَسْتِ نَمِيدِ رَدِيَا إِخْمَدُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْعِبَادَةِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الصَّوْمِ وَ
الصَّوْمِ مِنَ صَامٍ وَلَوْ يَحْفَظُ لَيْسَ أَنْ كَانَ كَمَنْ قَامَ وَكَرِهَ فِي صَلَاتِهِ وَأَعْطَاهُ أَجْرَ الْفِيَامِ وَلَوْ أَعْطَاهُ أَجْرَ
الْعَابِدِينَ مَا أَخَذَ هَذَا تَدْرِي مَنِ الْبَعْدُ غَايِدًا قَالَ يَارَبِّ لَقَالَ إِذَا جُمِعَ فِيهِ سَبْعُ خِصَالٍ
وَقِيَ حَجْرًا عَنِ الْحَارِ مِرْوَصَةً بِكَلْفِ عَمَلٍ لَا يَعْجَبُ وَخَوْفٍ بِرَيْدِ كُلِّ يَوْمٍ مِنْ رُجْبِ كَابِرٍ وَحَيَاءٍ بِسَبْعِي مَتْنِ
فِي الْحَلَاءِ وَأَكْلَ مَا لَا يَدْمِينُهُ وَيَبْغُضُ الدُّنْيَا الْبَعْضِي وَبِحِجْرِ الْأَخْبَارِ بِبَارِكَارِ لَمْ يَأْخُذْ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ
حَسْبُ اللَّهِ أَحْسَنِي حَتَّى يَأْخُذَ قَوْلًا وَيَلْبَسَ دِينًا وَيَتِمَّ سُجُودًا وَيُطِيلَ فَيَأْمَأُ وَيَلْزَمَ صَمْتًا وَيَتَوَكَّلَ عَلَى وَ
تَبْكِي كَثِيرًا وَيُقِيلَ ضَمِكًا وَيُخَالِفَ مَوَاهِدًا وَيَخْتِجِدَ الْمَسِيدَ بَدِيًا وَالْعِلْمَ صَاحِبًا وَالزُّهْدَ جَلِيلًا وَالْعِلْمَ
أَحْيَاءَ وَالْفُقْرَاءَ رُفْعَاءَ وَيُظَلِّبَ رِضَى وَيَهْرَمَ مِنَ الْعَاصِبِينَ فِرَادًا وَيَشْغَلَ بِذِكْرِ مَنِي شَيْخًا لَا وَكَبِيرَ
الْبَيْتِ دَائِمًا وَيَكُونُ بِالْوَعْدِ صَادِقًا وَبِالْعَهْدِ وَافِيًا وَيَكُونُ قَلْبُهُ طَاهِرًا وَفِي الصَّلَاةِ ذَاكِرًا
وَفِي الْفَرَائِضِ مُجْتَهِدًا وَفِي الْعَنْدِي مِنَ الثَّوَابِ ذَائِعًا وَمِنْ عَذَابِي ذَاهِبًا وَكَرِيمًا فِي رِجَالِي وَجَلِيلًا
از اینکلمات چنین استفاد میشود که در نزد خداوند هیچ عبادت دوست تر از صوم و سکوت نیست و اگر کسی
بماند و حفظ زبان نتواند چنین کسی است که بدون قرانت در نماز اقامت کند پس او را دستمزد بر پاس
شونده دهند نه عطای عبادت کنند آنکاه فرمود ای احمد ای میدانی چه هنگام عبد عبادت کنند باشد
عرض کرد ندانم فرمود چون هفت خصلت ملازم او شود نخستین آن پرینکاری که او را از محرمات بار دارد و دیگر
آن خاموشی که از ماسجده گفتنش دفع دهد و دیگر غنی که هر روزش بر زاری و ضریعت پهناید و دیگر حیاتی
که در خلوات آرزم مرا فرود گذارد و دیگر زیاده از آنچه در حاجات کند نخورد و دیگر دنیا را مبعوض دارد چه من
مبعوض دارم و دیگر بزبان دین را دوست دارد چه دست دارم یا احمد هر که دعویدار است من باشد
محبت من نشود جز اینکه در قوت قوت کوشد و جامه درویش پوشد پیشانی بخاک مذلت بندد نماز بد رازی
مذت بد نام بخاموشی بر آرد و کار برین گذارد و فرادان بگریزد و اندک بخندد و از هوای نفس سگانه شود و از مسجد خانه گزیند
علم اندیش باز بد جلیس کرد و از علم اشایان کیر داد باقر هم آشیان باشد و پوسته بارضا من آمیزد و از موکناه بگریزد و
مردم زندم را تسبیح کند و عدد عدش استوار باشد دل را از آرایش هوا پاکیزه و پاک سازد و در ادای نماز و قریب

فغانی

وقایع اقالیم سبعة بعد از هجرت رسول خدا لی نمانند

و خاشع زید بر طریق ثواب آسان رود و از عقاب عذاب هر سان باشد و جز باد و ستان من قرین نشود و هم نشین بخوید یا اخل و وصل العبد صلوة اهل السماء و الارض و یصوم صیام اهل السماء و الارض و یطویر من الطعام مثل الملائكة و لیس لباس العاری ثمری فلینبه من حب الدنيا ذرة او وسیعها او رایشها او حلیها او زینتها لا یجاو زینتی و داری ولا یزعم من قلبه محبتی و علتک سلامی و رحمتی فرمود ای احمد اگر بعد نماز و روزه اهل آسمان زمین با بر خوشتن بگذارد و مانند فرشتگان شکم از خوردنی در پیچد جامه زاهدان بپوشد آنگاه اگر در دل ذره از حب دنیا در حب یا است و زینت دنیا نکریم هرگز نش در جو از خود جلست ندیم و محبت خود را از قلب او بیرون کنیم آنگاه با پیغمبر فرمود بر تو باد سلام و رحمت من

وصایای پیغمبر
علی علیه السلام

وصایای رسول خدای از برای علی مرتضی کفای من لایحضره الفقیه

با سنانید صنادید علیاء تقریر یافته که رسول خدا علی مرتضی را فرمود ترا باند زرد صیت میکنم مادام که وصیت مرا محفوظ داری با خیر و نیکوئی توان آنگاه فرمود علی من کظم غیظاً و هو یغیدر علی ایضاً لک غیبه الله تعالی یوم الیقیناً یغیبنا و ایماناً یجید طغیه یعنی هر کس با تو ان کیفیت خشم خود را بنشانند خداوندش در محشر من ایمان بخشدنا علی من لم یحسین و صیته عند مؤمنه کان نقصاً فی مرقبه و لعلک الشفاعة هر کس شکم را در ایمن سخن بوسیت نراند از شفاعت من باز ماندنا علی افضل الجهاد من اصبح و لم یظلم احدی بزرگترین آنکس راست که با مداد کند بی آنکه از ارکس براندیشدنا علی من خاف الناس لسانه فمؤمن اهل الناس مردمان از زبان زبان به راست از آتش و دوزخ را نشودنا علی شتر الناس من اکره الناس ابقاء شیره بدترین مردم است که مردمش کرامی دارند تا از شر او امین باشندنا علی شتر الناس من باع اخرته بدنیاه و شتر من ذلک من باع اخرته بدنیاه غیره بدترین مردم آنکس است که دین بهای دنیا نهد و ازین باخو شتر آنکس که دین بدنیای دیگرندنا علی ان من البعین ان لا مرضی احداً بسخط الله و لا یجمل احداً علی ما اناک الله و لا تدم احداً علی ما لئونیك الله فان الرزق لا یختره حوض حریص لا یصرفه کراهه کاره ازل الله بحکمه و فضله جعل الروح و الفرح فی البعین و الرضا و جعل الهم و الحزن فی الشک و التخطی هر که را در دین عقیدت استوار است هرگز خشم خدا بر او برضاجوی مخلوق اختیار نکند و بر آنچه خالق عطا کرده سپاس مخلوق نکند و بر آنچه خداوند از بر او بخوشت شکایت از مردم نکند همانا رزق بحر صرص افرزون نشود و بگراست کس تغیر نپذیرد خداوند سرور و شاد ویرا ملازمت یقین و رضاداد و غم هم را با شک در دین و خشم با داده جان افرین مقارن نشا نا علی ثلک متعجات تکف لسانک و نبکی علی خطیبتک و یحک بطنک سه چیز نجات دهنده است زبان از یاده سرفی است بر کنایان کرستین و از سپوده پونی بجای نشستن نا علی ثلک من حلیل الله رجل ذار آخاه المؤمن فی الله فمؤذو الله و حق علی الله ان یکرم ذوقه و یطیبه ما سأل و رجل صلی الله عقب الی الصلوة فموضیف الله و حق علی الله ان یکرم ضیفه و الحاج و المعتیر فمنا و قد الله و حق علی الله ان یکرم ضیفه و قد ه سه خصلت از رفتهای خداوند است نخست آنکه از بر آنچه از بر او بر او بدینی کند پس آنکس را بر خدا باشد و بر خداست که زایر خود را نکریم کند و آنچه بخواد بدید دیگر دیگر دیکه ناز کند و

جسد اول از کتات و ایم من مجدبت ناسخ التواریخ

تا هنگام نماز دیگر پس او همان خداست بر خداست که همان خویش را نیکو بدارد و دیگر را برین که و معترین و ایشان دارد شدگان بر خدا بند و بر خداست که واردین را کامر و ابدار دنیا علی اذا ولد الله غلاما و اوجار به فاذن به
 اذنی الیمنی و اقم فی الیسری فاینه لا یضرة الشیطان ابدا هرگاه پسری یا دختری از برای تو متولد شود در گوش
 راست اذان و در گوش چپش قلم قرانت کن تا هرگز شیطان در زبان نرساند ناعلی لا یخلف بالله کاذبا و لا ضایفا
 من غیر ضروره لا یجعل الله عرضة لیمینک فان الله لا یرحم و لا یرحم و لا یرحمی من خلفه سیه کاذبا هرگز کند
 باخدای یاد کن خواه بگزیب و اگر نه صدق باشد بی ضرورتی د خداوند را عرضت سو کند خود مگردان همانا خدای حم نکند
 رعایت نفرماید آنکس را که بنام او او کذب کند یا کند ناعلی اذا ما الیکه فقل اللهم بحق محمد و آل محمد فاک
 علی قلت یا رسول الله تلقی ادم من رب کلمات ما هیه الکلمات قال یا علی ان الله اهبط ادم باهید
 و اهبط حواء بیجده و الحیت باضیهان و ایلین بیمن و اوزتکن فی الجنة شیء احسن من الجنة و لا
 الظاوس و کان لیحیة قوا کفوا اثر البعیر فدخل الیلین خوفها فقر ادم و خذ عن غضب الله و علی الحیة
 و التقی عنها قوا ثم اوقان جعلت رذفا لثراب و جعلتک تمشین علی بطنیک لا یرحم الله من رجیک
 غضب علی الطاوس لان کان دال الیلین علی الشیة فتمسح من صونته و رجلیه فکت ادم باهید مائة
 سنه لا یزوع و انت الی السماء واضعاً بدء علی راسه یبکی علی خطیئته فبعث الله جبرئیل فقال یا ادم
 الرب عز و جل یقرنک السلام و یقول یا ادم انما اخلقک ببیدی الی انما نفع فیک من ذنوبی انما سجدتک
 من انکفی انما اذ و حیک حواء امی انما سجدتک جنتی فما هذبا البکاء یا ادم تکلم بهذه الکلمات فان الله
 قابل توبتک فان سبحانک لا اله الا انت علین سوء و ظلمت نفی فب علی انک انت المواب
 به التواریخ فرمود با علی چون نیکو روی کند خداوند را بحق و آل او سو کند میده تا بگرداند علی عرض کرد یا رسول الله کل تیک خداوند
 ادم را برای قبول توبت او الهاکر کدام است فرمود خداوند ادم را بزند و حوار را بجهده و مار را با صفهان و شیطازا
 بسمان نروا نکند و در بهشت چیزی از مار و طاوس نیکوتر نبود و مار را دست پا نه بود مانند شر پس شیطان در او جا
 کرد و ادم را بفریفت لاجرم خداوند مار را غضب کرد و قوایم او را بیداخت تا برتکم نبود و رزق او را از خاک
 معر داشت در حم نکند خداوند آنکس را که بر مار رحم کند آنگاه بر طاوس خشم گرفت چه او شیطان را بشجره منتهی دالت
 کرد پس بانک او را پای او را زشت کرده ساخت پس ادم صد سال در بند بود و سر بالا نتوانست داشت
 و پیوسته دست بر سر میداشت و بر کناره خویش میکشید پس جبرئیل از نزد خدای سبوی او شد و گفت ای ادم خداوند
 ترا سلام میرساند و میفرماید آیا ترا با دستهای خود خلق نکردم و از روح خود در تو ندیدم و طاعت را بجهده تو نامور
 نساختم و کنیزک خود حوار را بزنی با تو ندادم و در بهشت جای نفرمودم این گریه چیست اینکلمات را بگویی تا خداوند
 توبت ترا بپذیرد پس عرض کرد سبحانک لا اله الا انت الی الخیره یعنی منزهی تو ای خداوند که جز تو خدائی
 نیست بد کردم و ظلم بر خود نمودم بپذیر تو بمر که تو پذیرای توبت در حم کننده باشی ناعلی اذا را اینک حیت
 فی طیر نفی فاقبلها فاقی قد اشرطت علی الجن الا یظها فی ارضه و الحیا چون در راه گذار مار به پنی آنرا بکش چپ را
 جن شرط نهاده ام که بصورت مار بیرون نشود ناعلی من لوز قبیل العذرة من منضی ضایفا کان کاذبا لریبیل عیضا

لی کند

وقایع اقبالیم سببه بعد از هجرت رسول خدا الی ما تانها

۷۲۹

کسی که عذرخواه از کندار را نپذیرد چه سخن صادق کند و اگر نه بکذب پذیرای شفاعت نشوم یا علی ان الله عز وجل
أحبت الکذب فی الصلح و انقبض الصید فی الفیء نزد خداوند گندی که فتنه نشاند سپنده تراست از صدق کنس
بر ما نیا علی من ترک الخمر الخیر الله سقاء الله تعالی من الوحی الخوف فقال الله علی الخیر الله قال نعم
والله صیانه انقلب برکتی که الله علی ذلک یا علی آنکس که در آن خمر نیاید خداوند شراب بهشت نماید اگر چه
خدا نباشد عرض کرد اگر چه از بهر خدا نباشد فرمود آری سو کند با خدای اگر همه این خوشترین آری بر مکانست خوش جوید
بزدانش پاس گوید یا علی شارب الخمر کما یدونین کوارنده شراب چون ساینده صنم است یا علی شارب الخمر
لا یقبل الله عز وجل صلواته أربعین يوماً وان مات فی الاربعین مات کافراً نماز شراب خوار تا پهل روزی
شود و اگر در نیت عرض مومت کرد و کافر مرده باشد یا علی کل منکر حرام و ما اشکر کثیره فانما الخمر غنم حرام
هرست کننده حرام است آنچه بسیارش است کند اندکش با اینکه است کند نیز حرام باشد یا علی جعلنا الذنوب
کلها فی بنین جعل فینا ما سیر الخمر و جان می اندیش که تاست کما ان انباشته در یکنانه است و کلید خانه شراب بهشت
یا علی یا بنی علی شارب الخمر ساعه لا یعرف فیها ذنبه عز وجل بر خورنده خمر زمانی در می آید که تاسا خداوند
نیست یا علی من لم ینفع بدینه ولا دنياه فلا خیر لک فیها لیسنه و من لم یوجب لک فلا خیر لک
ولا کراهه فرمود یا علی سیکه ترا از دنیا و آخرت خوش شوند بر خوردار کرد از مجالست و مؤانست سودی توانی
جست و آنکس که حفظ حشمت تو کند حفظ مکانست او مگر که بزرگواری در آن نخواهد بود یا علی بدینچی ان یكونت
للمؤمن ثمان خصال و فارغ عند الظاهر و صیر عند البلاء و شکور عند الرخاء و فروع بما آزره الله
عز وجل لا یظلم الاغداء و لا البغامل علی الاصدقا و بینه من نعب و الناس منینه و حیدر مش
صفت در بایست مرد مؤمنست حوادث روزگار را بوقار دفع دهد و حسنکام نزول بلا صابر گردد
حضب نعمت شاکر باشد و بد آنچه خدای داده قناعت کند و از تکاب ظلم اگر چه بادشمن باشد مناعت جمید با خوشی
کردن دوستان نهند و در طلب راحت مردمان تن بر حمت دهد یا علی اربعه لا ترک یلود غوه دعوه ایما
عذیل و والدی لولیه و الرجل یدعوا لاجنبه المؤمن ینظر الغیب المظلوم یقول الله عز وجل و عزیر و
جلالی لا تنصرون لک و لو بعد حین دعای چهار کس مقرون با جابت است نخستین امام عادل دیگر و
پدر از بهر فرزند و دعوت آن مرد که از برای برادر دینی خود خدایرا بخواند و دیگر دعوت مظلوم که خداوند عزیر و جلالی
خود سو کند یا دیفر نماید که او را نصرت کند اگر چه پس از مدتی باشد یا علی ثمانینه ان اهلینوا فلا یلوموا الا انفسهم
الذاهب الی صائده لم یندع الیها و الما مر علی رب البیت و طالیب الخیر من اغدا یر و طالیب الفضل
من اللیثام و الداخلین بین ینیر لمدخله منیر و المستغنی بالسلطان و الجالسین علی مجلس
لذی باقیل و العقیل بالحدیث علی من لم یسمع منه اگر کسی ازین هشت خصلت خاری پند جز خوشی را است
نکند نخستین آنکه ناخوانده بر خوان کس نشنید دیگر آنکه بر خداوند پست در کار پست آمو دناهی کرد دیگر آنکه از دشمن چشم
منفعت دارد دیگر آنکه از لغیم جود و جودت طلبد دیگر آنکه بی اجازت در میان آند و کس که بنهر سخن کند و آید دیگر آنکه در
مخاورت از شوکت پادشاه بگردد دیگر آنکه با مردم نا جنس مجلس کند دیگر آنکه حدیث کند از بهر آنکس که نفس را مکنان صفا نهند

جسد اول از کتاب دوم من مجلدات تاریخ التواریخ

یا علی حرم الله الجنة علی کل فاحش بکنین لایبالی ما قال ولا ما قيل که خداوند مردم زشت کار را که با نظر نند
از آنچه میگویند و از آنچه از بهر ایشان گفته میشود از دخول بهشت منع دهم یا علی طوبی البن طال عمرة وحسن عملة خوش
وقت آنکس که زندگانی فرودان کند و کار برفرمان کند یا علی لا تمنح قید هب لها وک ولا تکذب قید هب
نورک وایاک وخصلتین الضمیر والکسل فانک ان صخرت لم تضیر علی حق وان کسنت لم تؤدی حقا و
فرمود مزاج کن که رونق تو برود و دروغ کموی که نور تو برنیزد و از صحبت کسالت بریز چو کرد مشک شوی در اجری
حق آنکس نکنی بدون کسالتانی ادای حق توانی یا علی لکل ذنب توبة الا سوء الخلق فان صاحبه
کلما اخرج من ذنب دخل في ذنب اخر هر معیسی را توبی است جز سوء خلق را چه خلق زشت مجال نکند در هر
توبی را بی توانی از دنبال در آید یا علی از بعد از شرع شیعی عقوبت رجل احسننا لینه وکافا فاک بالاحسان
الیه ايساءه ورجل لا یبغ علیہ وهو یبغی علیک ودخل ما هدته علی امیر فومنت له و وعد
ربک ودخل وصلت قرابته فظمها اترکاب چهار چیز است که عقابش سبعت فرارسد نخستین مردی که
احسان کنی او سپاداش زباین رساند و دیگر مردی که با او آنکس بخی فسادنداری او با تو طریقی طغیان سپارد و دیگر
مردی که با او بحد و فاکنی او با تو عدل و فاکند و دیگر مردی که جس قریب او را وصل کنی او سلسله محبت را قطع کند
یا علی من اشغول علی الضمیر حلت عنده بر هر کسی که بلا ی صحبت استیلا یافت از راحت و راحت پرورد نیست
یا علی ایذنا عشرة خصلة یبغی المسلم ان ینعلمها علی الایده اربعة منها فريضة واربعة منها سنة وان
منها ادب فاما الفريضة فالمعرفة بما یأکل والنهية والشکر والوضا واما السنة فالجلوس علی الرجل
الینری والاکل بثلک اصابع وان باکل فیا یلبی ومض الا اصابع واما الادب فصغير اللغز
والمضغ الشدید وفیلة النظر فی وجوه الناس وغسل الیدين ان کس را که بر خوان مانده نشیند
سزاوار است که دوا رده چیز بداند از اینجمله چهار چیز از فرائض است حلال از حرام بداند و خدا را بنام بخواند
و شکر نعمت گوید و در طریقی رضا پویدان چهار کسنت است نخست بر پای چپ بکشد تا سکون قوت قلب با
افزون کند و باره انگشت لقمه برگیرد و از نزدیک خویش دست فراتر نبرد و انگشتان را بکشد تا پاکیزه دارد و آن چهار
که شرط ادب است نخستین آنست که لغز را سطر زیبا بداند تا کول را بمضغ طحن شدید فرماید و مردم را کمر نگران کرد تا
مباد از خوردن شرمگین شوند و دستهای خویش را بشوید یا علی ان ازاله الجبال القوا سنی آهون من ازاله
ملك مؤجل لا تنقض آثامه همانا کوه را از جای برکندن آسا شست که سلطنت موقت را چه روز آن
از آنچه مقرر است کاسته نشود یا علی خلق الله عز وجل الجنة من لیبین لیبین من ذهب و لیبین من فضة
و جعل جبطاها النافوت و سفمها الریح و حصاها اللؤلؤ و تراجمها الثغفران و اللیک الا ذفره
ثم قال لها تکلی فقال لا اله الا الله الحق القیوم قد سجد من یبخلنی قال الله عز وجل جلاله و عزه و جلاله
لا یخلفها مذلین یخیز و لا تمائم و لا دبیوت و لا شرطی و لا حنث و لا ناس و لا عشا و لا قاطع رحم و لا قدری
خداوند بهشت را یک خشت از زر و یکی از نسیم کرد و دیوار از زیاتوت و سفینه از بر جد پرداخت و زیک از مردارید
و خاک از زعفران و مشک بویا ساخت پس فرمان کرد که سخن کند عرض کرد لا اله الا الله الحق القیوم سعید شد آنکه در آن

الراحة

خداوند بزرگوار

وقایع اقالیم سبعة بعد هجرة رسول خدا الى زمانها

خداوند سو کند یا در کرد که داخل نمیشود این بهشت را اگر پیوسته شرب مدام کند و نه آنکه تمام باشد و نه در پوشت نه عوانت
 شخه و نه محنت و نه تابش و نه عشار و نه آنکه قطع رحم کند و نه قدری و نه جبری با علی کفر یا بینه العظیم بین هندی
 الاثمة عشرة الفئات والساجر والذبوش وناج المراف حراما فی ذبیرها وناج البهیم و من تلح ذات مخج
 والشابعی فی الفیند وناج السلاج من اهل الحرب وناج الزکوة و من جاد سعة وناج الزین امت ده کس طریق
 طریق نمر سپار دخت سخن صین و سحر و دیوت و دیگر آنکه بازن سیکانه در آمیزد و آنکه با بهایم در آویزد و آنکه با
 خارم هم بست شود و آنکس که غنمه برانگیزد و سلاح جنگ بکافران صربی بفرشد و آنکس که زکوة نهد و آنکس که میرد
 باشد استطاعت حج نکرده باشد یا علی لا و لیه الا فی خمین فی غیرین و خرس او عذار او و کار او و کار
 دعوت اجاب بخوان و لیمه پنج کس را سنده است آنکس که تزویج کند و آنکه فرزند آورد و آنکه را بختان بد و آنکس که
 خانه بخرد و آنکه از طواف مکه باز آید یا علی لا یبقی للعافی ان یكون طاعنا الا فی ثلث موقد المعاش او فی
 المعاد او الذی فی غیر محرم از برای عاقل صبر از برای سکار سزا و نیست سخت با خنکی معاش و دیگر زاد معاد و دیگر شاد خوار
 در غیر حرم یا علی ثلث من مکارم الاخلاق فی الدنيا والاخرة ان تغفوع من ظلمک و نصیل من قطعک
 و تخام عن جمل علیک در دنیا و آخرت سه چیز از مکارم اخلاق است سخت آنرا که با تو ظلم کو مغفورا
 و با آنکه از تو قطع کرده پیوندی و از آنکه بر تو بر شود بد حکم کن یا علی با ذریع قبل از ربع شب بک قبل هر یک
 و صحتک قبل سفک و غناک قبل فوک و جویک قبل بیک و ما یزیر الزهر عبادت غنیمت شمار ایم جوانیرا
 پیش از آنکه پر شوی و نعمت صحت را پیش از آنکه سقیم گردی و دولت غنا را پیش از آنکه مسکین آئی و فراغت
 حیات را پیش از سختی مرگ یا علی کرة الله لا تمی العنت فی الصلوة و المرن فی الصدقة و ایتان المساجد
 جنبا و الضحک بین القبور و النطلع فی الذور و النظر الی فرج النسا لانه یورث العنی و کرة الکلام عند
 الجماع لانه یورث الحرس و کرة النور بین العشا اثنین لانه یحیر الرزق و کرة الغسل تحت السماء الا یترد
 و کرة الکلام بین الاذان و الاقامة فی صلوة العدا و کرة رکوب البیضة و فی هیمان و کرة التومر فوق
 سطح لبس نجر و قال من نام علی سطح غیر نجر فقد برب منه الذم و کرة ان ینام الرجل فی بینه و خده و
 کرة ان یتغشی الرجل امرأته و هی حیض فان فعل و خرج الولد مجنونا او یربص فلون من الا نفسه و
 کرة ان ینکح کلم الرجل مجذوما الا ان یكون بینه و بینه قد ذر ارج و قال علیک کما
 قد من الحد و من یدارک من الاسب و کیره ان یائی الرجل اهله و قد احم کلمه
 یغسل من الاخیلام فان فعل ذلك و خرج الولد مجنونا فلا یلوم من الا نفسه و
 و کیره البول علی سطح حیدر جاد و کیره ان الرجل اهله و قد و کیره ان یحدث
 الرجل هت شجرة او یخذه قد اتمرت و کیره ان یحدث الرجل و هو قائم و کیره ان ینعقل
 الرجل و هو قائم و کیره ان یدخل الرجل بینه مظلم الا بالبراج خداوند از برای این
 است کرده دارد اینک کس در نماز بازی کند و چون صدقه بدست نهد و با جنابت بسجد در آید و در قبرستان
 خندان گردد و تجس از خانها کند و کرده دارد که کس بر فرج زنان نگران گردد چه مورث نامیست فی شود

فایک
 و کیره دخول الاطفا
 الا یتمیز فان فیها
 سکا نامر الالهات
 و کیره دخول التم
 الا یتمیز

و کیره دخول الاطفا
 الا یتمیز فان فیها
 سکا نامر الالهات
 و کیره دخول التم
 الا یتمیز

جسد اول از کتاب ویم من مجلدات تاریخ التواریخ

مکروه دارد بشکام مضاجعت با زن سخن کردن چه صورت کنکی کرده و مکروه دارد خواب میان نماز عشا و مغرب
 چه روزی را شک کند و مکروه دارد از بهر غسل کردن بی ساتری در زیر آسمان در آمدن مکروه دارد بی ساتری میان
 نهر در رفتن چه مسکن بعضی از فرشتگان است مکروه است بی ساتری بجام شدن و در نماز با مداوم میان اذان و
 اقامه سخن کردن و در طغیان بجز بکشتی سوار شدن مکروه است بر باغی خفتن که حفظ سطره را حافظه حاجزی نگرده
 باشند و مکروه است مرد را بکشته در خانه خفتن و با حیض نزدیکی کردن چه اگر حامل شود و فرزند مجنون یا مبروص
 ملامت خویش باید شس کرد و مکروه است با مجذوم سخن کردن الا آنکه کلمه از ذراعی فصل نکند ارد و میفرماید از مجذوم
 میگریز چنانکه از شیر میگریزی و مکروه است مردی که احتلام دیده باشد و قبل از غسل با زن خویش در آمیزد چه اگر چنین کند
 فرزند آرد مجنون بود ملامت خویش باید شس کرد و مکروه است بول تا ختن در کنار نهر جاری و حدث کردن در زیر
 درخت آب آوردن نیز استاده حدث کردن و مکروه است استیاده نعلین پوشیدن چه نعلین با در آن آیام شح بود و استیاده
 بستن نگویند مینمود و مکروه است پیراغ بسری تار یک و آمدن نایعاً اذیة الحیة فی حوضتین نیکو بهای مرد را فاسد
 کند نایعاً من خاف الله عز وجل اخاف من کل شیء و من لم یخف الله اخاف الله من کل شیء انکر که از خدا
 ترسد خداوند همه کس را از وی ترسانند و آن کس که از خدای هم نکند از همه چیزش هم در نایعاً ثمانینه لا
 یقبل منها ثم الصلوة العبد لا یفوتی بر جمع الی مولاه و الناشیز زوجهما و فوع علیها ساخط و مانع الزکوة و
 ناریک الوضوء و الجاریة المذکرة یصلی بغير خیار و ایام قوم یصلی بهم و هم لک کارهون و الشکران و الزین
 و هو الله لیا فاع البول و الغایط هشت کس را نماز پذیرفته نشود نخست سنده که از مولای خود بگریزد تا آنگاه که باز آید
 وزن سفرمان چند آنکه شوهر بر او شکمین است آنکه زکوة نهد و آنکه ترک وضو کند و آن زن که بی مقصد نماز گذارد و آن امام
 جماعت که مردم بگریست با او نماز گذارند و آنکس که مست باشد و آنکس که بول و غایط خود را بر زحمت نگاه دارد و نماز گذارد
 نایعاً یاریع من کن فیند بی الله که بنیانی انجند من اوی الینبیم و رحیم الضعیف و اشفق علی والدیه و رفیق
 بمناویک از بهر چهار کس خداوند در بهشت بنیان خانه کند آنکه جای در بهتیم را در رحم کند ضعیف را و اشفاق کند پدر و
 مادر را و مدد کند غلام و کنیز را نایعاً ثلاث لا یظیفها هذه الا مة اللوا ساءه للاخ فی مالیه و انضنا الناس من فضیه
 و ذکر الله عز وجل علی کل حال و لیس سبحان الله و بحمد الله و لا اله الا الله و الله اکبر و لکن اذا ورد علی ما یحرم
 عنیه خاف الله عز وجل عنده و ترکوه سه چیز این است بیرون طاقت خود نهاده اند نخستین برادران دینی مال
 مواسات کردن ایشانرا بهره دادن و با مردم بر رعایت نفس خویش کل رجعت کردن و خدا را در هر حال ذکر نمودن
 و ذکر نکردن تسبیح است بلکه چون از تکاب معاصی خواهند کرد از خدای ترسند و ترک گویند نایعاً ثلاث من لقی الله
 عز وجل یمن فهو من افضل الناس من لقی الله بیما افترض علیه فهو من اعبد الناس و من و بیع من حماره
 الله فهو من اودع الناس و من فنع بیما تفرقه الله فهو من اغنی الناس سه کس خدای را ملاقات کند
 بهترین مردم باشد آنکس که فریضه درین راقه نکند در عبادت از همه مردم زیاد است و آنکس که از محرمات دین چیزی
 از مردمان پر سیر کار تراست و آنکس که بد آنچه خدای اوده قناعت کند از همه مردم غنی تراست نایعاً ثلاث ان
 تصفتهم ظلوک التفلذ و اهلتک و خادمک با کس اگر کار رجعت کنی با تو ظلم کند نخست مردم غلام دیگران است

کتاب التواریخ

تاریخ التواریخ

تاریخ التواریخ

تاریخ التواریخ

وقایع اولیم سبعة بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

تو دیگر خادم تو یا علی! ثلث لا ینصفون من ثلث خرمین عبد و عا لم من جاهل و قوی من ضعیف
 سه کس را از سه کس اشام روان باشد هیچ آزاده را از بنده و هیچ عالمی را از جاهلی و هیچ قوی را از ضعیفی یا علی
 سبعة من کن فی فقهنا شکل حقیقة الايمان و ابواب الجنة مفتحة له من استمع وضوءه و احسن
 صلوة و ادى زکوة ماله و کت غضبه و سجن لسانه و استغفر لذنبه و ادى النسيحة لاهل بيته
 نبت هفت خیر اگر چون رعایت کند در ای هفت بر او کساده شود آنکس را تمام سازد وضوی خود را و نیکو کند
 نماز خود را و زکوة مال بدو ختم خویش بنماید و زبان از سیوه کفتن باز دارد و از خداوند طلب آمرزش کند و اطاعت
 کند نصیحتی را که پیغمبر حق اهل بیت کرده است یا علی! لعن الله ثلث اکل زاده و حله و ذاکب الفلأه و حله
 و الثاثة في نبي و حله سه کس را نده حضرت است که بی همان ایسی غذا خورد بی صاحبی یا بان سپارد و در خانه بکند
 نجس یا علی! ثلث ینخوف منهن الجنون التغوط بين القبور و المشي في خيف واحد و الرجل ينام
 بر سه کس از یوانکی باید ترسید آنکه در قبرستان بپیدی کند و چون بکساران بکیای موزه کند دست در
 مردی که تنها جوید یا علی! ثلث ینخوف منهن الجنون التغوط بين القبور و المشي في خيف واحد و الرجل ينام
 الناس و ثلثه مجالسهم و عیدتک و حجتک و الاصلاح بين الناس و ثلثه مجالسهم
 محالستهم تمینا لقلب محالستهم الاثراك و محالستهم الاغنياء و الحاديت مع الدنيا در حای
 دروغ زدن پسند است سخت خدا کردن در جهاد با معادی در ارضی داشتن زوجه خویش با معاوید فرزندانش
 سخنان فرمیده و محالست سه کس دل را ببرد محالست برگان دشمن با دولتندان سخن کردن با زمان یا علی
 ثلث من حقائق الايمان الانفاق من الاوثان و انصافك الناس من نضائك بذل العلم الخیر از حقایق ایمان
 سخت شک کردن بر خود و اهل خود برای نفقه کردن و با مردم اگر چه بر زبان خود باشد کار بعد از اندن و در تعلیم
 علوم باشد کردن سخت سخن یا علی! ثلث من لم یکن فی ذلک یوم عمدا و قد کثر عن معاصي الله و خلق
 یأدی به الناس خلیفهم یجمل بهم کس چیزی را اگر کس رعایت نکند عبادت کمال زسد تقوانی که مرد را
 از گناه نگاه دارد و خلقی که با مردم طریق رفیق سپارد و خلقی که جهل جهال را دفع دهد یا علی! ثلث فرحات المؤمنین
 الدنيا لفاء الاخوان و نفي الصائير و التمدد في اخو اللبيل مرد مؤمن سه چیز شادمانه شود دیدار دوستان
 کشادن روزه داران و عبادت شبان یا علی! هناك عن ثلث خصيا الحسد الحرس و الکبر نهي سيرة
 از صفت حسد و حرص و کبر یا علی! از بیع خصیا من الشفاء جهود العين و قاة الفلت بعد الامل و حب البعنا
 چهار خصلت در مرد دلیل شقاوت است که این نکشتن از خوف حق و تساوت قلب و طول آن و حب کانی دنیا یا علی
 ثلث درجات الكفارات و ثلث هلكات و ثلث منبها فاما الدجاجا فاباغ الوضوء في الشبر او انظار الصلوة
 بعد الصلوة و المشي بالليل و التها الى الجماعات و اما الكفارات فافشاء القمل و اطعمنا الطعم و التها بالليل في
 الناس نيام و اما الهلكات فمخاطع و هو متبع و اعجاب المرء بنفسه و اما المنبها فحوقف الله العا في الشبر العا و القصد
 في العشاء و الفيرة و كيلة العدل في الرضا و السخط سه چیز بر آورنده درجات سه چیز گذارنده کفارات سه چیز است
 در سه چیز نجات دهنده است اما درجات تکمیل وضو در سه و انتظار نماز از پس نماز و حاضر شدن در وضو سه بجا

و حله

در حای
 دروغ زدن
 سخنان فرمیده
 کس دل را ببرد
 محالست برگان
 دشمن با دولتندان
 سخن کردن
 با زمان یا علی
 ثلث من حقائق
 الايمان الانفاق
 من الاوثان و انصافك
 الناس من نضائك
 بذل العلم الخیر
 از حقایق ایمان
 سخت شک کردن
 بر خود و اهل خود
 برای نفقه کردن
 و با مردم اگر چه
 بر زبان خود باشد
 کار بعد از اندن
 و در تعلیم
 علوم باشد کردن
 سخت سخن یا علی
 ثلث من لم یکن
 فی ذلک یوم عمدا
 و قد کثر عن
 معاصي الله و خلق
 یأدی به الناس
 خلیفهم یجمل
 بهم کس چیزی را
 اگر کس رعایت
 نکند عبادت کمال
 زسد تقوانی که
 مرد را از گناه
 نگاه دارد و خلقی
 که با مردم طریق
 رفیق سپارد و
 خلقی که جهل
 جهال را دفع دهد
 یا علی! ثلث
 فرحات المؤمنین
 الدنيا لفاء
 الاخوان و نفي
 الصائير و التمدد
 في اخو اللبيل
 مرد مؤمن سه
 چیز شادمانه
 شود دیدار دوستان
 کشادن روزه
 داران و عبادت
 شبان یا علی!
 هناك عن ثلث
 خصيا الحسد
 الحرس و الکبر
 نهي سيرة از
 صفت حسد و
 حرص و کبر یا
 علی! از بیع
 خصیا من
 الشفاء جهود
 العين و قاة
 الفلت بعد
 الامل و حب
 البعنا چهار
 خصلت در مرد
 دلیل شقاوت
 است که این
 نکشتن از
 خوف حق و
 تساوت قلب
 و طول آن و
 حب کانی
 دنیا یا علی
 ثلث درجات
 الكفارات و
 ثلث هلكات
 و ثلث منبها
 فاما الدجاجا
 فاباغ
 الوضوء في
 الشبر او
 انظار
 الصلوة بعد
 الصلوة و
 المشي
 بالليل و
 التها الى
 الجماعات
 و اما
 الكفارات
 فافشاء
 القمل و
 اطعمنا
 الطعم و
 التها
 بالليل
 في
 الناس
 نيام و
 اما
 الهلكات
 فمخاطع
 و هو
 متبع و
 اعجاب
 المرء
 بنفسه
 و اما
 المنبها
 فحوقف
 الله
 العا في
 الشبر
 العا و
 القصد
 في
 العشاء
 و
 الفيرة
 و كيلة
 العدل
 في
 الرضا
 و
 السخط
 سه
 چیز
 بر
 آورنده
 درجات
 سه
 چیز
 گذارنده
 کفارات
 سه
 چیز
 است
 در
 سه
 چیز
 نجات
 دهنده
 است
 اما
 درجات
 تکمیل
 وضو
 در
 سه
 و
 انتظار
 نماز
 از
 پس
 نماز
 و
 حاضر
 شدن
 در
 وضو
 سه
 بجا

جسد اول از کتاب دوم من مجلدات تاریخ التواریخ

اما گفتار است چهار بستن سلام و صلاد ادا و نبطام و شب نده دار است اما حملات متابعت نخل شدید و هوس
 نفس و عجب مرد و بفر خوش اما نجات خوف خداوند در بهمان آشکار و اقتصاد در غنی و فقر و تعدال در رضا و سخط
 با علی لا یرضاع بعد فطام و لا ینم بعد اخیلا م طفل را چون بس از دو سال از شیر باز کند حکم رضاع مانند پدر است
 بعد از بلوغ عتیم بخوانند با علی سیرتندین بربوا الذک سیرتند صین رحیمک سیرتند لا غدر تضلیع و مبلین
 شبع جنازة من ثلثة اموال اجب دعوة سیرتند اموال ذوا احوال فی الله سیرتند اموال اجب
 الملهوف سیرتند اموال نصر المظلوم و علیک ما لا یستغفار از برای نیگونی با ما در دو سال راه پیمای
 و از برای صله ارحام کمال طی سافت میکن برای عیادت مرضیمیکم و تشیع چهاره را در میل و اجابت دعوت
 و اعیر سه میل زیارت برادر دینی را چهار میل و ستم رسیده مستغبت را خمیل و نصرت مظلوم را شش میل طریق
 میفرمائی برستک طلب آمرزش کنی با علی المؤمنین ملک علامات الصلوة و الزکوة و القیام و التکلیف ثلاث
 علامات یتملون اذا حضر و یغیب اذا غاب کثرت بالبصیبه و الظالم ثلاث علامات یفهم من ذوقها
 بالغلبه و من قوفه بالغصبه و یظا هر الظلمه و اللیرانی ثلاث علامات ینشط اذا کان عند الناس و تکمل
 اذا کان و خده و یحییان یحییان فی جمیع امور و یلینا فو ثلاث علامات اذا حدت کذب و اذا وعد اخلف
 و اذا اثنین فی خات نشان مؤمن چه است که داشتن صلوة و ادای زکوة و قیام سیرتند نشان معتکف چه است
 تلق در حضور غیبت و غیاب شامت در مصیبت نشان ظالم چه است ظلم بازیر دست و عصیان بازیر دست بگردن ظالمین
 و نشان مردم خود نامه چه است میان مردم شاد و مانه عبادت کردن شهنائی کجالت زیستن و دست داشتن که مردمش
 در بیکار ستاینده باشند نشان منافق چه است چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده دهد وفا نکند و چون
 شود خاین کرد با علی شبعه اشیا نوزیث التیبا اکل النعاج الحامض و اکل الکوزیه و الجبن و شوره
 الفار و قزاة و کباب القنور و المشی بین امرأین و طرج الفکله و الحجامه فی الثغرة و البول فی الماء المشا
 الواکد نه چه است که فراموشی آرد خوردن سیدتش و کشید و پیرو پیش خورده موش و دیگر قرنت سگ قبور و دیگر
 در میان دوزخ رزنده افکندن شپش و حجامت از پس سر و بول ماخترن در آب ستاده با علی و الله لو ان الوضیع
 فی غیر نزلت الله عز وجل الیه زیجار ففوق الاخباء فی دولة الاشرار و سکنند با طغی که اگر مرد متواضع
 در قعر چاهی واقع شود خداوند بادی برمی انگیزد که او را برافراز اخیار صعود دهد اگر چه در دلت اسیر باشد با علی العیش
 فی ثلاثه اذ قوزاء و جار به حسناء و فرسی قباء شاد کامی در سه چیز است خانه وسیع وزن نیگور و می سب
 میان باریک با علی من انعمی الی غیر موالیه فعلت لغن الله و من منع اجیرا اخره فعلت لغن الله و من
 احدث حدنا او اوی محلی ما فعلت لغن الله فقیل ما رسول الله و ما ذلک الحدیث قال القتل لعنت خدا
 بر آن باد که خود را بغیر پیشوایان خود نسبت کند و بر کسی که اجیر بر از دستزد و دفع دهد بر آنکه نیکند یا قاتلیر اسپاه دهد با علی
 المؤمن من امنه المسلمون علی اموالهم و دمایهم و المسلم من سئل المسلمون من یدیه و لیبا و الله ان من غیر الشیاموس
 کیست مکه مسلمانان از وی بر جان مال امین باشند و مسلم کیست مسلمانان از دست زان او سالم مانند مهاجر کسی است که از اهل
 رویه و افعال تنبیه بیرون شود با علی اوتق عمری الا یمان اکتب فی الله و البغض فی الله محکم ترین جن است

تعد
 و استعد

العیان

جسد اول از کتاب ویم من مجلدات ناسخ التواریخ

و جمع سفوف جماعت و نه قامت نه عبادت مرضی نه مشاییت موتی و نه هر دو میان صفاد مرده و نه استلام حجر
و نه شردن سر و نه والی شدن بر قضاوت و نه واقع شدن بطرف انتشارت و نه ذبح کردن مکر بر ضرورت واجب
شود و نه آواز لبتیک گفتن و نه بر سر قبری قامت کردن و نه اصغای خطبه و نه بفر خود ولی امر خود شدن برای تزویج
و نه بی اجازت شوهر از خانه پرودن شدن چه اگر پرودن شود خداوند و جبرئیل و میکائیل بر او لعن کنند و نه بی اجازت از
مال شوهر عطانی کنند و نه بخوابد و حال آنکه شوهر بر او غضبناک باشد اگر چه این غضب از در ظلم کند یا علی الا سیلا مغزیان
و لیباسه الحیا و زینته الوفاء و مرقونه العمل الصالح و عیاده الوترع و لیکل شیئ اسائن و اسائن الا سیلا الحیة
اهل البیت اسلام بر من است جامه او حیا و زینت او وفا و قدرت او عمل صالح و عماد او پر بر کار است برای هر چیز
بنیانی است بنیان اسلام دوستی اهل بیت است یا علی سوء الخلق شوم و طاعة المرءة ندامة و خلق
شامت آرد و طاعت من ندامت یا علی ان كان التوهم فی شیء ففران المزة اگر شامت چیزیست در زبان زمان
یا علی بخي الخيون نجات و فلاح برای مردم سبکبار است یا علی من کذب علی من بعد فلا یؤمفعد
من الناس کسی دینش بر بنمیزد کذب بندد باید جویا کند شمشیر را از آتش یا علی ثلثة مریذن فی الحفظ و بذهبن
البلغم اللبان و السواک و قراءة القران سه چیز حافظه را قوی دهر و از بلغم کجا بخوردن کند و زدن سواک
و خواندن قرآن یا علی السواک من الشیة و مظهرة للغم و یصلو البصر و یرضی الرحمن و یدبض الأسنان و یذهب
بالحفرة و یشتد اللثة و یذهب الطعم و یذهب بالبلغم و یذهب الحفظ و یضاعف الحسان و
تفرح بید الله لا یکنه سواک زدن از جبهه من است ده زرا پاک کند چشم را روشن سازد و خدای را راضی بدارد و دندان
سفید کند و چرک را برگیرد و لثه را محکم کند و اشتهای طعام آرد و بلغم را دفع دهد و حفظ را افزون کند و حسنت او
چندان سازد و فرشتگان را شاد کند یا علی التوهم اربعة توهم الا نبیاء علیهم السلام علی افضیتهم و توهم
المؤمنین علی انیاهم و توهم الکفار و اللنا فینن علی انیاهم و توهم الشیاطین علی جوههم خواب کردن
بر چهار گونه است پنجمین استمان خوانند و مؤمنان بدست است و کفار و منافقین بدست است شیاطین بر
افشد یا علی ما بعثنا الله عزوجل نبیا الا و جعل ذریه من صلیبه و جعل ذریه من صلیبک و لولا
ما کان لی من ذریه فرمودی علی خداوند هیچ پیغمبر را مبعوث نکرد جز اینکه از صلب او فرزندان آرد و فرزندان مرا از
تو مقرب داشت اگر تو نبودی برای من فرزندان نبود یا علی اربعة من قواصم الظهیر اما یعصی الله عزوجل و
بطاع امره و ذوجه یحفظها و زوجها و هی نخونه و فقرا یجد صاحبها مملایا و جارسو فی دار مفلا
چهار چیز بدست را در هم بکنند اما می که غصیان کند و حکمش روان باشد و زنی که شوهرش نکو بدارد و او سر بخانت
و قبری که پرودن چاره بود و همسایه که تا بهجا رود بد کردار باشد یا علی ان عبد المطلب بن عبد المطلب بن
و اجراها الله عزوجل لیه الا سیلا محرمة لیباه علی الابداء فانزل الله عزوجل ولا تنکحوا ما نکح
انا وکم من النسا و وجد کذا فاخرج منه الخمس و تصدق به فانزل الله عزوجل و اعلموا انما غنمتم من
شیئ فان لیبی خمسة و لیبی حفر بئر و حفر ثماها سیغایة الحاج فانزل الله تبارک و تعالی اجعلنم سیغایة
الحاج و عیاده المسجید الحرام کم من بالله و البوم الاخر و سن فی الغنیل مائة ایل فاجری الله عزوجل لیبی

جسد اول ارکتاب و تمیم من مجلدات ناسخ التواریخ

یاذن صایح بریح نزل بی حاجت شوهر نتواند بست روزه گرفت و نیز بنده بیخصت مولی و همان بیخصت
 میزبان تطوعا شوند صائم بعد اعلیٰ صوم یوم العطیر حرام و صوم یوم الاضحی حرام و صوم الیومیا حرام و صوم
 الصمیت حرام و صوم نذام العصبیه و صوم الدهر حرام و روزه در عید فطر واضحی و وصل روزه بروزه دیگر یک
 افطار روزه گرفتن شربط خاموشی تا شامگاه و روزه گرفتن بر بیدست یافتن ضعیل حرامی و روزه گرفتن تا سالام
 است یا علی بن ابی طالب خصال تلك منها فی الدنيا و تلك منها فی الآخرة فاما التیج الذی یفیدنا فیها
 و یعمل الفناء و یقطع الرزق و اما التی فی الآخرة فنسوة الحیا و سخط الریح و الخلود فی النار و غیر
 مورثش چیز کرد و در دنیا آید و آن رفتن فرو شوکت در رسیدن بلاکت و قطع روزیست و آنکه که آخرت راست

سختی روز شمار راست و چشم خداوند قمار و خلود در نار است یا علی بن ابی طالب جزیه فانیست هاما مثل ان ینکح الیوم
 امة فی بنی الله الحرام بار اعماد جزا است سهل تر جزا شس مانند فعل مردیست که در خانه که با او در زنا کند یا علی
 ذیهم الرضا اعظم عند الله من سبعین ذنبا کله ذنبا حجیر فی بنی الله الحرام که هم ربا در نزد خدا بزرگتر است از
 هماد کرت زنا که مرد در سجد الحرام با محارم خود کند یا علی من منع قیراطا من کتوة مالیه فلیس بمؤمن ولا یسلم
 ولا کرامه هر کس یک قیراط از زکوة مال خود نگاه دارد بدون خوردن میان اسلام است یا علی تارک الزکوة
 ینال الله عزوجل الرجعة الی الذنبا و ذلك قول الله عزوجل حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب انجونی
 الا ید انکر که ترک زکوة کرد از پس کن از خدای بخاورد که او را بدینا رجعت دهد تا کار بر فرمان کند چنانکه خداوند در قرآن فرمود
 یا علی تارک الحج وهو من طبع کافر یقول الله تبارک و تعالیٰ و الله علی الناس حج المین من استطاع الیه
 سبیلا و من کفر فانی الله عنی عن العالمین هر که شربت طاعت ترک زیارت که کرد که فر باشد چنانکه بدین آیت مبارک
 انی فرمود یا علی من سوف الحج حتی تموت بعثه الله عزوجل یوم القیامة یهودیا و نصرانیا انکر شربط
 استطاعت زیارت که را باطله سویت بد چند آنکه وداع جهان گوید خداوندش در قیامت را بگیرد بدین جودان که
 نصاری یا علی الصدقة من الفضل الذی قد ایزم ابراما صدق کردن قضای بد را بگرداند اگر چه محکم باشد
 یا علی صلیه الرحیم بزید فی العیر مراعات صدراعام زنگانیز افزونی دهد یا علی ما فنیج بالمیل و اخیتم بالمیل فان
 فی شفاء من الین و سبعین ^{ذات} در بدایت نهایت خوردنی و از اطعمت بجهه سیده که جواد و دود و در اشفا
 باشد یا علی لو قد فنت علی المقام المحمود لشفعت فی الخ و عینی و اخی و اخی کان فی الجاهلیت یکا بیکر
 مقام محمود بایست شفاعت کنم بدو عم و مادرم و برادرم را که از برای من در حاجت بود یا علی انا ابن الذبیحین انا
 ذبیح اولی فرمود یا علی من فرزند دوزخیم کی عبدالله دان بگیر اسمعیل علیها السلام است و منم که پدرم ابراهیم مرا از
 خدای خواست یا علی العقل ما الکتیب الیجت و طلبت به رضی الرحمن عقل جزیت که بدان بنشینت
 شود و رضای خدای بدین حاصل کرد یا علی انا اول خلق خلقه الله عزوجل العقل فقال کما قبل فاقبل فم
 که آذیر فقال و غیر فی و جلالی ما خلقت خلقا هو احب الی منک یا ناک و بک انیب و بک ککم
 اغانیب خداوند نخستین عقل آفرید و فرمود پیش شو پذیر شمار فرمان گشت آنگاه فرمود باز شویم اطاعت نمود پس خداوند
 سو کند یا دیگر بعزت و جلال خود از تو محبوب تری نیافریدم را در ایش و کفر مندا که از اسب تو باشی یا علی لا صدقة

تذکره

فایق اقالیم سبعة بعد از هجرت سول خدا الی زماننا هذا

وَدُوْرَجِمُ نَحْنُ حَاجٌ مَا دَامَ كَمْ خَوِشٌ وَعَشْبَتٌ مَرْدٌ مَحْتَاجٌ بِأَسْكَانِهِ دَانَا شَدِيدًا عَلَيَّ ذَرَمٌ فِي الْخَضِيئَاتِ
 خَيْرٌ مِنَ الْفِدْرِ زَهْمٌ يُنْفِقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَفِيهِ أَرْبَعٌ عَشْرَ خَصْلَةٍ يُطْرُقُ الرَّبِيعُ مِنَ الْأَذْيَانِ وَيَجْلُو الْبَصَرُ وَيُلَيِّنُ
 الْحَيَاشِيمَ وَيُطَيِّبُ الْكَلِمَةَ وَيُثَلِّثُ اللَّثْمَ وَيَذْهَبُ بِالضَّنَانِ وَيُبْقِلُ وَنُوسَةَ الشَّيْطَانِ وَيَنْفِرُ
 بِالسَّلَاطِيكِ وَيَتَبَشَّرُ بِهَا الْمُؤْمِنُ وَيَعْبُظُ بِهِ الْكَافِرُ وَهُوَ زَيْتٌ وَطَبِيبٌ وَبَشْبِجٌ
 مِنْ مُنْكَكِرٍ وَذِكْرٌ وَهُوَ بَرَاءَةٌ طَهْرٌ لَهُ فِي قَبْرِهِ كَيْتٌ فِيهِمُ بَهَائِي خَضَابٌ مِنْ يَكْوَبِ
 تَرَاوِسْتِ از هزار درهم در راه خدا نفقه دادن در خضاب چهارده خصلت نیک است که گوشتها دفع ریح و بد
 چشم را روشن کند و خیاشیم را نرم سازد و بوی دانه را خوش کند و دلش را محکم نماید و تن بعل را سرد و دوسوسه
 شیطان را اندک کند فرشتگان بدان شاد شوند و مؤمنان شادمان گردند و کافر کجی آید این مناسب است
 و طیبی است که نیکه و منکر از آن جیا کند و صاحبش را در قبر راست ساحت به یاعلین لآخر فی القوال الامع
 الصَّغِيلُ وَلَا فِي النَّظْرِ الْأَمْعُ الْمُخْتَرُ وَلَا فِي الْمَالِ الْأَمْعُ الْجَوْدُ وَلَا فِي الصِّدْقِ الْأَمْعُ الْوَفَاءُ وَلَا فِي الْفِعْلِ الْأَمْعُ
 الْوَرَعُ وَلَا فِي الصَّدَقَةِ الْأَمْعُ الشُّبُهَاتُ وَلَا فِي الْحَيَاةِ الْأَمْعُ الصَّمْتُ وَلَا فِي الْوَطَنِ الْأَمْعُ الْأَمِينُ وَالشُّرُوفُ
 الشُّرُوفُ نِيكُوْنِي مَجْبُوعِي أَزَّانٍ كَقَارِكَةٍ بَاكَرٍ دَارِ الْأَزَّانِ مَنْطَرِكَةٍ بَاكَرٍ دَارِ الْأَزَّانِ مَالٌ كَبَالِغِ الْفَضْلِ نِيكُوْنِي مَجْبُوعِي
 چون صدق را وفا از پی نباشد دقه را پر سیر کاری از دنبال نیاید و صدقه اخلو صفت توام نکود خیری توان است
 و نیز خیری نباشد در آن شرمناکی که با هرزه درانی پای برود و خیری نیست در سکون وطن اگر از امن بر سر درو باشد
 بَاعِلِي حُرْمِ مَوَالِيكَ سَبْعَةُ أَشْيَاءٍ: الدَّمُ وَالذِّكْرُ وَالْمَثَانَةُ وَالنَّخَاعُ وَالْعُدُدُ وَالطَّحَالُ وَالْمِرَاوَةُ وَالْمِرَاوَةُ
 این هفت چیز از دوی حرام است یا علی لا تمأکلن فی اربعه اشیا فی شراها الا ضیغه و الکفن و التسمیة و التکرر
 الی مکه در چهار چیز مسامحه مکن در بهای گوشت قربانی و کفن غلام و کنیز و اجرت کسری بجانب که یا علی الا خیر کفر
 بِأَشْبَهِيكَ فِي خَلْقِكَ قَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَسْتَكْمَلُكُمْ خَلْقًا وَأَعْظَمُكُمْ خَلْمًا وَأَبْرَكَكُمْ قَبْرًا بَيْنَ أَشْدَكُمْ مَنِيَّةً
 ایضا فافرمود یا علی از مردمان شبیه ترا من آنکس است که خلقا و حلا افضل ناس باشد و مراعات حرم نکند و مردم
 را از فرخ خیش محترمانه صفت به یا علی امان لا متنی من الخرف اذا ركبوا فی السفین ففرموا بسم الله الرحمن الرحیم و مع
 قَدَرُوا وَاللَّهُ حَقُّ قَدَرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ طُيُوثٌ يَمِينُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
 بِسْمِ اللَّهِ جَهْرًا وَمُرْسِيًا لَنْ رَجِي لَعْفُورٌ رَحِيمٌ کس که سوار گشتی شود و این آیت که رقم شد قرائت نماید
 آمین یا علی امان لا متنی من الشرفی قیل ادعوا للهِ وادعوا للرحمن یا ما ندعوا فله الأسماء الحسنی
 وَلَا يَهْتَرُ بِصِلْوَتِكَ وَلَا تَخَافِتِ بِيَا وَأَنْبَغُ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ
 الَّذِي لَوْ يَتَّقُونَ صَاحِبَهُ وَلَا وَدَّاءٌ لَوْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَلَوْ يَكُنْ لَهُ وَاكٍ مِنَ الذَّلِيلِ وَكَبِيرٌ تَكْبِيرًا
 این آیت مبارک است سول خدا را بشرط قرائت از قزد آمین و به یا علی امان لا متنی من الهدیم ان الله فی
 مَبْنِيَّتِكَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَا لَإِنْ أَمْسَكْتُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ أَلَيْسَ كَانَ حَلْفِي
 عَفْوًا وَآدَابِي مَبَارَكٌ كَمْ مَرُومٌ از زلزله در هم آمین یا علی امان لا متنی من الهدیم لا حول ولا قوة الا بالله
 لا ملجأ ولا منجى من الله الا اليه و این کلمات از هم در هم آمین یا علی امان لا متنی من الخرف ان و قلی الله

الذی